



جنگ خلق

جریکهای فدائی خلق ایران
(ارتش رهاآیبخش خلقهای ایران)

ارگان
تئوریک-سیاسی

مردادماه ۱۳۶۵

شماره ۲

سال اول

کومه‌له و مسئله ملی

(ناسیونالیسم در طرح مسئله ۶ فرمیسم در برنامه)

مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان در

ایران (در نقد برنامه ارضی "حزب کمونیست ایران")

کومه‌له و مسئله ملی

(ناسیونالیسم در طرح مسئله ، رفیمسم در برنامه)

یکی از وظایف بسیار مهم کمونیستها در پیشبرد مبارزه کنونی خلقهای ایران ، برخورد درست با مسئله ملی است . بررسی جنبشهای انقلابی طی چند دهه اخیر در جامعه ما ، بطور روشنی نشان میدهد که مسئله ملی در ایران عامل محرکه بسیار قدرتمندی در ظهور و تکامل جنبشهای ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلقهای ایران بوده و همواره توده های وسیعی از مردم را به یک مبارزه حاد و فعال انقلابی کشانیده است . گرچه جنبشهای ملی همواره یا توسط رژیمهای دست ناسنده امپریالیسم به بیرحمانه ترین شیوه ها سرکوب شده و یا توسط رهبران سازشکار به انحراف و شکست کشانیده شده اند ، با اینهمه واقعیت این است که این جنبشها هر از چند گاهی از یک گوشه ایران و از درون خلقی جوشش نوینی یافته و سریعاً بیک جنبش توده ای وسیع تبدیل گردیده است . مقاومت دلیرانه خلقهای کرد ، ترکمن ، عرب ، بلوچ ، . . . در مقابل حاکمیت نوین امپریالیستی ، خود واقعیت انکار ناپذیری است که نشان میدهد جنبشهای انقلابی در میهن ما بطور گریز ناپذیری با مسئله ملی در هم تنیده شده است و بالطبع ارتقا و پیشرفت این مبارزات و هدایت سازمان یافته و هدفمند آنها به سطوحی عالی تر ، قبل از هر چیز مشروط به شناخت درست این جنبشها و تنظیم و تدقیق یک برنامه عملی مشخص است که بر پایه نیازمندیهای عینی و واقعی آنها استوار باشد و بتواند اهداف عمومی جنبشهای ملی - انقلابی و شرایط و ملزومات وحدت آرادانه آنها را صرف نظر از ویژگیهای خاص هر کدام در یک کل واحد و بهم پیوسته بطور روشنی بیان دارد .

در واقع این آن ضرورتی است که امروزه بیش از پیش کلیه مارکسیست - لنینیستهای جمیع ملیتهای ایران را ملزم میسازد که بدور از هرگونه تقلبات ناسیونالیستی و محصور بودن در خرافات و پیشداوریهای قبلی ، از نقطه نظر مبارزه طبقاتی پرولتاریا و از موضع انترناسیونالیسم پرولتری به مسئله ملی در ایران توجه جدی مبذول داشته و راهها و طرقهای حل مسئله آنها روشن سازند .

ما در مقاله " درباره مسئله ملی در ایران " خطوط اساسی دیدگاههای ما را در مورد مسئله ملی در ایران بیان داشتیم . ما در يك بررسی تاریخی - مشخص از جنبشهای ملی ایران ، نشان دادیم که با ورود امپریالیسم به ایران و همراه با تغییرات اقتصادی - اجتماعی در جامعه ، جنبشهای ملی - انقلابی نیز دستخوش تغییرات عمیقی گردیدند . با تبدیل جامعه نیمه فئودالی ایران بیک جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودال (و همینطور امروزه جامعه نو مستعمره) گرچه جنبشهای ملی در ایران همچنان در نادر يك جنبش بورژوا - دمکراتیک باقی ماندند ، اما با اینحال به لحاظ نیروی محرکه خود ، ترکیب طبقاتی آنها و اهداف سیاسی ایله دنبال می نمایند ، تا بزرگترین آسکاری را با جنبشهای ملی بورژوا - دمکراتیک ایله در متن اضحلال فئودالیسم و تکامل سرمایه داری بمنصه ظهور رسیدند ، نشان میدهند . جنبشهای ملی در ایران اساساً در متن بسط و توسعه سلطه امپریالیسم (و در جریان تلاشی مناسبات فئودالیسم) و در تقابل با آن ، نظامی می یابند و بنابراین اهداف واقعی خویش را نیز از درون این حرکت باز می یابند .

بر پایه چنین ارزیابی از مسئله ملی و جنبشهای ملی است که ما معتقدیم مسئله ملی در ایران از نقطه نظر مکان تاریخی اش ، از يك مسئله مربوط به جنبشهای بورژوا - دمکراتیک کهن به يك مسئله مربوط به جنبشهای بورژوا - دمکراتیک نوین تبدیلی گردیده و بنابراین ضروری است که در همین چهار چوب طرح و بررسی گردد .

در عین حال ما این را هم روشن ساختیم که در ایران خلقهای نوناگونی زندگی می کنند که همه اینها تحت ستم و استثمار امپریالیستی قرار داشته و توسط يك قدرت دولتی وابسته به امپریالیسم سرکوب میشوند . واقعیات طی بیش از نیم قرن گذشته آنگارا نشان میدهند که سرمایه جهانی طی این مدت کوشیده است بسته به نیازهای جهانی خویش مناسبات ستمی موجود حاکم بر این ملیتهای را به میزان و درجات مختلفی تغییر داده و آنها را در سیستم جهانی خویش تحلیل برد . بدیهی است این فروپاشی نمیتوانست در میان کلیه ملیتهای ساکن در ایران بصورت یکنواخت و هموزن صورت بگیرد ، بلکه این روند متناسب با میزان توسعه و نفوذ سلطه امپریالیسم در حیات اجتماعی - اقتصادی این ملیتها بصورت ناهمگون پیش رفت . گرچه این ناهمگونی در تغییرات اقتصادی - اجتماعی و تجزیه طبقاتی در درون این ملل ، باز تابهایی مشخص خود را بر جنبشهای انقلابی و ملی آنها در مقابل با هجوم و ستمگری امپریالیستی از خود بر جای نهاد و به هریک از آنها ویژگی خاصی بخشید با همه اینها این جنبشها از آنجائیکه در اثر عملکرد يك نیروی اجتماعی واحد ، یعنی حرکت سرمایه جهانی ، در میهن ما شکل میگیرند و در تقابل با آن قرار دارند ، همه آنها جنبشهای

ضد امپریالیستی هستند که به لحاظ عوامل محرکه اقتصادی ، قانونمند بیهای عمومی رشد و گسترششان و هدفهای معینی که دنبال مینمایند ، در موقعیت مشابه ای قرار دارند . از همین روست که مسا در ایران گرچه با جنبشهای ملی گوناگونی مواجه هستیم ، با اینهمه هدفبلا واسطه همه اینها قطع سلطه امپریالیسم (و نابودی مناسبات ماقبل سرمایه داری) و استقرار حاکمیت ملی - توده ای میبایست تردیدی نیست که کمونیستهای جمیع ملیتهای ایران در متن چنین کشوری و با توجه بسه چنین اوضاع و احوالی ، وظیفه دارند که کلیه خلقهای ایران را در مبارزه بر علیه سلطه امپریالیسم سازماندهی و متسلط نموده و با تامین هژمونی پرولتاریا بر این مبارزات ، خلقهای ایران را در مبارزه برای سرنگونی و انهدام کامل سلطه امپریالیسم و ایجاد حاکمیتهای ملی - انقلابی یاری رسانند .

این واقعیتی است که حل نهائی قدرت سیاسی و سرنگونی سلطه امپریالیسم در ایران ، بسه وسیع و وسیع توده های ستمدیده لایه خلقهای ایران در ارتش توده ای و استقرار حاکمیت های ملی - انقلابی تحت رهبری پرولتاریای انقلابی وابسته است ، و دقیقاً بدلی وجود چنین روند مبارزاتسی مسئله ملی نیز در ایران از جایگاه خاصی برخوردار میشود . هرگاه ما در ایران بسا یک جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک یعنی با یک خلق روبرو بودیم ، گرچه مسئله ملی جایگاه و نقش خاص خود را در این متن اجتماعی همچنان حفظ می نمود ، اما با اینهمه اهمیت آن بویژه از لحاظ عملی تا آن درجه و حدودی نبود که فی المثل در یک کشور کثیرالملت مثل ایران دارا است . اما در ایران بشا به یک کشور تحت سلطه امپریالیسم ، خلقهای گوناگونی وجود دارند و مبارزه میکنند . اینسان به زبانهای مختلف سخن می گویند و برخی تاریخ و فرهنگ حدودا مجزائی نیز داشته اند . خود این امر به حل عملی مسئله ملی در ایران پیچیدگی خاصی می بخشد و آنهم حل مناسبات ملی مابین خلقهای ایران در جریان رشد و گسترش انقلاب و کسب پیروزی بر امپریالیسم است .

شکی نیست که این مسئله یکی از مسائل بسیار جدی و مبرمی است که در برابر پرولتاریای انقلابی در ایران قرار داشته که بدون پاسخ عینی و مشخص بآن اصولاً صحبتی هم از بسج وسیع توده های ستمدیده از ملیتهای گوناگون و مهمتر از آن ایجاد ارتش توده ای از کلیه ملل و تشکیل حزب کمونیست و برقراری حاکمیت توده های انقلابی نمیتواند در میان باشد .

بدیهی است پاسخی که پرولتاریای انقلابی در ایران میتواند و باید باین مسئله بدهد ، قبسول حق کلیه خلقهای ایران در برقراری حکومتهای انقلابی - ملی خویش است . از نقطه نظر پرولتاریای انقلابی هر خلقی در ایران میتواند و باید بکوشد در جریان جنگ طولانی انقلابی و گسترش آن ، ضمن سرنگونی سلطه امپریالیستی ، حاکمیت ملی - انقلابی خویش را مستقر ساخته و خود را از سیستم

نواستعماری امپریالیستها خلاصی بخشد .

مارکسیستها در ایران تنها با برسمیت شناختن چنین جقی برای کلیه خلقهای ایران و بسا کسک بآنها در برقراری حاکمیت ملی - انقلابی خویش (دکتراسی نوین) است که میتوانند ضمن آنکسه مبارزه ای پیگیر و موشری را بر علیه گرایشات ناسیونالیستی که در راه وحدت پرولتاریای ایران در یسک حزب واحد سیاسی مانع ایجاد مینمایند ، پیش ببرند ، در عین حال موجبات اتحاد داوطلبانسه و آزادانه این خلقها را نیز فراهم آورند .

اما متاسفانه در جنبش ما در طرح مکان مسئله ملی در ایران و بویژه در ارتباط با حل علسی آن ، در میان نیروهای مدعی مارکسیسم نظرات گوناگون انحرافی وجود دارد . در میان این نظرات گوناگون ، صرف نظر از تمایزات و اختلافات جزئی ، میتوان گفت دو طرز تفکر و دو نگرش نسبت بسسه مسئله ملی در ایران بسیار عمومیت دارد و تمرکز مباحث کنونی عمدتا بر محور این دو گرایش دور میزند . یک گرایش اساسا نقطه عزیمت خود را در طرح و بررسی مسئله ملی در ایران بر مبارزات کارگران قرار داده و از این نقطه نظر و به منظور پاسخگویی به الزامات پیشرفت و گسترش این مبارزه به مسئله ملی در ایران توجه دارد و میخواهد بآن پاسخ گوید . در حقیقت این گرایش فکری از آنجائیکسه جامعه ایران را جامعه ای سرمایه داری ارزیابی میکند که در آن مبارزه طبقاتی بر محور تضاد کسار و سرمایه دور میزند ، جنبشهای ملی را بمتا به مبارزه ای فرعی قلمداد مینماید که میبایستی در ارتباط بسا این تضاد حل شوند . این گرایش به جنبشهای ملی در ایران بعنوان یک نیروی تقویت کننده جهت پیشرفت و گسترش مبارزه طبقاتی در سراسر ایران توجه دارد و باز از آنجائیکه بر این اعتقاد است که حل مسئله ملی در ایران وابسته به کسب قدرت سیاسی در سراسر کشور است ، منطقا به این نتیجه میرسد که جنبشهای ملی در شرایط کنونی نمیتوانند اهدافی جدا از جنبش سراسری دنبال نمایند و تنها در فردای پیروزی قیام سراسری است که مسئله ملی و مناسبات ملی در ایران میتواند پاسخ مشخص خویش را بیابد . باین ترتیب این بینش با آنکه در این متن اجتماعی و با این تعیین مبارزه طبقاتی بوجود ملتهای گوناگون و جنبشهای ملی - انقلابی در ایران محترف است ، اما در برخورد علسی و مشخص با این جنبشها نه تنها برنامه ای که ناظر بر تعمیق و پیشبرد علسی این جنبشها و بویژه چگونگی حل علسی مسئله ملی در جریان رشد انقلاب باشد ، ارائه نمیدهد ، بلکه در تحلیل نهائی و تا آنجائیکه به حل اصولی مسئله ملی مربوط میشود ، موجودیت ملی خلقهای ایران را دستکم و یا حتی نادیده میگیرد . روشن است این برداشت بیانگر درک خاصی از مناسبات مابین وظایف

دمکراتیک و وظایف سوسیالیستی پرولتاریا بوده که نقش و وظیفه پرولتاریا را در برخورد به مسئله ملی در ایران، در بهترین حالت، تا حد قبول حق ملل در تعیین سرنوشت خویش اعلام میسازد و حل ملی آنها از کانال بسیج پرولتاریا و کسب قدرت سیاسی در چهارچوب پیروزی انقلاب دمکراتیک میسر می‌داند. و یا ممکن است در مواجه شدن با جنبشهای ملی و آنها در ابعاد توده‌ای اثر که بصورت یک جنبش قوی مطرح میگردند، خود را به تنظیم یک برنامه رفرمیستی بمنظور انطباق این جنبشها با نیازمندیهای جنبش سراسری مشغول بدارد.

در نقطه مقابل این انحراف، گرایش فکری انحرافی دیگری نیز وجود دارد که هم خود را در برخورد به مسئله ملی در ایران، به پاسخگویی به الزامات و پیشرفت یک جنبش ملی در ایران مصروف میدارد و میکوشد اساساً از نقطه نظر صالح و منافع همان ملت به مسئله ملی و چگونگی حل آن پاسخ گوید. در واقع این گرایش فکری، مبنای حرکت خود را در برخورد به مسئله ملی در ایران بر سر سازماندهی و هدایت مبارزات خلقهای سراسر ایران، تأمین همزمنی پرولتری برای این مبارزه و درهم شکستن سلطه امپریالیستی قرار میدهد، بلکه اصولاً به مسئله ملی در ایران، از نقطه نظر منافع و صالح این یا آن خلق میگردد. طبیعاً این نگرش بطور منطقی به آنجائی میرسد که مجبور میشود به کل جنبش انقلابی خلقهای ایران بصورت واحد های مجزای ملی بنگرد و اینطور تصور کند که جریان تکامل مبارزه طبقاتی در درون هر کدام از این واحد های ملی، میتواند بصورت کاملاً متمایز و منفک شده ای از کل این پروسه در سطح کشور، پیش برده شود. در نتیجه این طرز تفکر اصولاً به همبستگی مبارزاتی خلقهای سراسر ایران و این امر که بدون یک مبارزه مشترک و هماهنگ، سرنوشتی سلطه امپریالیستی و برقراری حاکمیتهای ملی - انقلابی در ایران ناممکن است، اعتقادی ندارد و مناسبات عینی میان خلقهای ایران را چه از نقطه نظر هدایت مبارزات ملی - دمکراتیک و چه از نقطه نظر پیشبرد مبارزه طبقاتی مخدوش ساخته و جنبش انقلابی در ایران و مهمتر از آن جنبش طبقاتی کارگر را بیک مجموعه تکه پاره شده و مجزا از هم تبدیل میکند. این طرز تفکر ضمن سرپوش نهادن به ارتباط میان تعمیق و گسترش انقلاب در درون یک خلق یا تعمیق و گسترش انقلاب در درون خلقهای دیگر، میندازد که حل نهائی مسئله ملی یعنی تثبیت حاکمیت ملی - انقلابی برای هر خلق و تعمیق مبارزه طبقاتی در درون آن یعنی گذار از انقلاب دمکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی، می توانسد جدا از کسب قدرت سیاسی در سراسر کشور و تعمیق انقلاب در میان خلقهای دیگر ایران امکانپذیر باشد.

باید گفت که بدلیل تسلط و عملکرد اینگونه انحرافات بر جنبش خلقهای میهنان ، که در واقع ریشه های عمیق تاریخی نیز دارد ، تا کنون موجب وارد آمدن ضایعات و ضربات بسیاری بر مبارزات ملی و طبقاتی گردیده و بجزرات میتوان گفت که تا حدود زیادی بسیاری از ناگامی ها و ناپسامانیهای مبارزه انقلابی در ایران ، ریشه در این بینشها و سیاستها داشته و دارد .

در این مقاله از آنجائیکه نقد ما متوجه دیدگاه دوم است ، بهبوده نخواهد بود بطور گذرا همین که شده به ریشه های تاریخی این گرایش اشاره کنیم و عوامل و شرایطی را که موجب تقویت آن در جنبشهای ملی میکردند ، یادآور شویم .

این واقعیتی است انکارناپذیر که امپریالیسم برای توسعه و تحکیم سلطه اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی خود در کشور ما ، ناگزیر میبایست از یکسو متناسب با توسعه نفوذ اقتصادی و سیاسی خویش به ترویج و تبلیغ فرهنگ خاص خود تحت پوشش یک ایدئولوژی معینی دست میزد و از سوی دیگر ضمن درهم شکستن مقاومت انقلابی خلقهای ایران ، سلطه خویش را نیز توجیه مینمود . با توجه به اینکه در کشور ایران خلقهای گوناگونی زندگی میکردند (و میکنند) ، تاکتیک امپریالیسم در آغاز تاکتیک " شوونیسم فارس-آریائی " بود . وی کوشید با اتخاذ این تاکتیک ضمن مقابله با ایدئولوژیهای رسمی آن زمان ، حضور استعماری خویش را پوشیده نگاه دارد . بنابراین " شوونیسم فارس-آریائی " را نباید نتیجه و حاصل سیادت و حاکمیت ملت فارس و یا بورژوازی فارس بر دیگر خلقهای ایران تلقی نمود ، یعنی آنطوریکه بخش اعظم جریانات سیاسی در جامعه ما بدان باور دارند ، بلکه باید آنسرا دقیقاً بعنوان یک تاکتیک امپریالیستی در خدمت تدایم و استمرار سلطه جایزانه وی مد نظر قرار داد . در نقطه مقابل این حرکت ، در میان عناصر و نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی خلقهای غیرسراسر فارس بدلیل محدود نگری تاریخی و ناتوانی در درک ماهیت قدرت دولتی ، آنتی ترمسخ شده " شوونیسم فارس-آریائی " بشکل ناسیونالیسم حقیرانه ای تظاهر نمود که شروع به ساخته و پرداخته کردن ایدئولوژی طبقاتی خاص خود نمود و در این راستا تا آنجا پیش رفت که به ناسیونالیسم افراطی و به مجزا نمودن ملت خود از دیگر ملتهای ایران ، در غلطید . تردیدی نیست که این طرز تفکر بلاواسطه تاثیر خود را بر بخشی از روشنفکران انقلابی این خلقها که به مارکسیسم نیز کشیده میشدند ، از خود بر جای می نهاد . این روشنفکران انقلابی که هیچگاه نتوانستند خود را از تنگنای سلسلرات ناسیونالیستی و پندار باقیهای کلیشه ای برهانند ، غیرم آنکه خود را مارکسیست میدانستند ، کوچکترین تلاشی نکردند که از موضع و دیدگاه پرولتاری انقلابی به مسئله ملی در ایران برخورد کنند .

حتی در شرایط کنونی که امپریالیسم تاکتیک خود را در این زمینه تغییر داده و اینبار می کوشد ایدئولوژی استعماری خود را در شکل "پان اسلام" بجای "فارس - آریائی" و "عظمت طلبی ایران" تبلیغ کرده، و از آن پشابه یک ابزار ایدئولوژیک برای توجیه ستفکری و استمرار سلطه خویش بر خلقهای ایران بهره برداری کند، باز هم مشاهده میکنیم که ناسیونالیسم بورژوازی و خرد بورژوازی خلقهای غیر فارس، تلاش دارد برای تحقق اهداف محدود سیاسی اش بیک عنصر فرهنگ ملی مترصد شود. ما میتوانیم آشکارا تظاهرات این گرایشات را در جنبشهای ملی ای که بعد از حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی اوج نوبنی یافتند، ملاحظه کنیم. مثلا در کردستان با آنکه جنبش مسلحانه خلق کرد در تقابل با تاکتیک تعرضی امپریالیستی آشکارا بصورت یک جنبش سیاسی - مذهبی ظهور نیافت، با اینحال مذهب تسنن پشابه یک عنصر فرهنگ ملی، ضمن ترغیب و تشویق توده های کرد به مقابله با شیعه گری حاکمیت جمهوری اسلامی، بتدریج وارد دستگاه فکری و ایدئولوژی خرد بورژوازی کردید. و یا مثلا در جنبش خلق ترک مشاهده کردیم که جریانات امپریالیستی از عنصر مذهب بشکل برجسته نمودن یک مرجع تقلید در مقابل خمینی سود جستند و کوشیدند ضمن با تحراف کشیدن انرژی انقلابی توده ها، از آن در جهت کسب موقعیت بهتر در ماشین دولتی وابسته بامپریالیسم بهره گیرند. و یا همینطور در مورد خلقهای عرب، ترکمن، بلوچ که عنصر مذهب بعنوان جزئی از روند مبارزه آنها ظاهر کرد.

هیچ شکی نیست آن ضرورتهای عینی ای که موجب برآمد جنبشهای ملی در ایران میگردد، ریشه در شرایط زندگی مادی خود توده ها دارد و اینکه دیده میشود عنصر مذهب و مراجع تقلید در این جنبشها نقش ایفا میکنند، این بدین معنی نیست که فاکتور مذهب یکی از عوامل برانگیختن جنبشهاست. این نمودها بیانگر این حقیقت است که عناصر بورژوازی و خرد بورژوازی در درون این جنبشها، بر زمینه تبلیغات امپریالیستی، در میان توده ها این امکان را میبندند تا برای حصول به اهداف معین طبقاتی خویش، توده های ملت خود را تحمیق نمود و آنها را از نقطه نظر ایدئولوژیک در تقابل با آنچه که ایدئولوژی رسمی امپریالیستی میباشد، تهیج و بسیج نمایند.

وجود این واقعیتها کمونیستها را موظف میسازد که در عین مبارزه ای جدی و خستگی ناپذیر به منظور روشن نمودن ماهیت امپریالیستی تاکتیک "شوونیسم فارس - آریائی" و بویژه امسروزه "پان اسلام"، معنی واقعی انقلاب مذهبی و شیعه گری را برای توده های ستمدیده از هسر ملت توضیح دهند و درجه آگاهی آنها را نیز نسبت به خاستگاه طبقاتی ایدئولوژیهای ناسیونالیستی بالا برده و تلاش نمایند مبارزه با فرهنگ، منحن امپریالیستی و ناسیونالیسم بورژوازی و خرد بورژوازی

را با سلاح ایدئولوژیک سوسیالیستی یعنی تنها ایدئولوژی ای که میتواند و قادر است در خدمت رهایی توده ها قرار بگیرد ، پیش ببرند .

بهر حال باید گفت که این مسائل در جنبش ما از جمله مسائلی هستند که قدمت طولانی داشته و مسئله ای مربوط به شرایط حال نیست . روشن است که هرگاه جنبشهای ملی در ایران چه در مقیاس سراسری و چه در مقیاس منطقه گسترش قابل ملاحظه ای مییابند ، بدلیل اهمیت مبارزاتی مسئله ملی ، حل علیی این مسئله در دستور کار انقلاب قرار میگیرد . در دوره اخیر بویژه بعد از قیام بهمن ۵۷ که بسیاری از خلقهای ایران در یک مبارزه حاد ضد امپریالیستی - دمکراتیک فعال شده بودند ، پاسخ علیی به مسئله ملی و این امر که برنامه مارکسیستها برای حل آن چه باید باشد ، اهمیت مبرمی یافت و طبیعا مباحثات ایدئولوژیک حول مسئله ملی ، مناسبات ملی خلقهای ایران ، اهداف و وظایف خاص هر یک از جنبشهای ملی ، با توجه به رشد ناموزون مبارزه ملی در میان خلقهای ایران ، بیش از پیش حاد گردید . اما بعد از سرکوبهای وسیع رژیم که منجر به افت موقتی این مبارزات در بسیاری از مناطق کشور گردید ، مباحثات مزبور نیز در مقیاس سراسری کاهش یافت ، بطوریکه امروز این مباحثات بطور مشخص بر روی جنبش مسلحانه خلق کرد که توانسته است در برابر تهاجمات گسترده رژیم مقاومت نموده و همچنان در فترت مبارزه را در پیتابیش خلقهای دیگر ایران برافراشته نگاه دارد ، متمرکز گردیده است .

همانگونه که گفتیم در شرایط کنونی جنبش مسلحانه خلق کرد جایگاه حساس و ویژه ای را در کسب جنبش ضد امپریالیستی خلقهای ایران اشغال مینماید . جنبش مزبور میتواند و باید نقش موثری را در استمرار و پایداری جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلقهای ایران و گسترش جنگ انقلابی - سراسری کشور ، بر عهده بگیرد . این جنبش میتواند و باید بمثابة يك نقطه اتکا^۱ قدرتمند برای انقلاب در سراسر کشور عمل کند . اما طبیعی است هنگامی جنبش مسلحانه خلق کرد میتواند بسه چنین مقام رفیعی دست یابد که بطور جدی بر ضعفها و انحرافات که امروزه بر آن حاکم است ، غلبه کند . بی تردید نقد دیدگاههای انحرافی و برنامه های فرمیستی حاکم بر این جنبش و روشن نمودن موانع متعددی که بر سر راه پیشرفت و پیروزی این جنبش وجود دارند ، میتواند گام موثری در شکستن بن بست کنونی جنبش انقلابی خلق کرد و گشودن این بن بست باشد و زمینه های مساعدی را برای تحقق اهداف این جنبش و تبدیل کردن آن بیک پایگاه قدرتمند انقلاب برای سراسر کشور فراهم سازد . تجربه مبارزات خلقهای ایران طغیرم همه محدودیتهایی که داشتند ، نمونه های بسیاری را نشان

میدهد که در مقاطع معینی برخی از خلقهای ایران کم و بیش چنین نقشی را ایفا کردند. آیا کسی است که نقش خلق ترک را در تداوم انقلاب مشروطیت نادیده بگیرد؟ آیا میتوان نقش خلق ترک و کرد را در سالهای ۲۵ - ۲۰ در کل مبارزه انقلابی در ایران دستکم گرفت؟ آیا مبارزاتی که طی چند سال اخیر توسط خلقهای کرد، ترکمن، عرب، ... صورت گرفت، نقش مهمی در افشای ماهیت ضد خلقی و امپریالیستی جمهوری اسلامی، تشدید اوضاع انقلابی در سراسر ایران داشتند؟

امروزه هم بر گرده خلق کرد است که مبارزه ای سهمگین و دشواری را بر علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده اش پیش ببرد و مسئولیت انقلابی خویش را بمثابه پیشاهنگ مبارزات ملی در ایران ادا نماید. چشم پوشی از انجام این وظیفه و طفره رفتن از پاسخ علی بدان نه تنها سیر پیشروی کسل جنبش ضد امپریالیستی خلقهای ایران را دچار محدودیتهای فراوانی میکند، بلکه در عین حال قطعاً خود جنبش خلق کرد را نیز از دست یابی به اهداف واقعی خویش دور ساخته و حتی میتواند آنرا بشکست بکشاند. با توجه باین واقعیت است که برخورد به مسئله ملی خصوصاً حل علی آن در کردستان اهمیت صدچندان بیشتری یافته است.

ما در مقاله "وظایف تاکتیکی" ضمن تأکید بر ضرورت گسترش جنگ انقلابی و کوشش در جهت ایجاد ارتش توده ای به نقش و مکان جنبش سلطانه خلق کرد اشاره نمودیم و در آنجا به ضعفها و موانعی ای که امروزه مانع تعمیق و گسترش این جنبش و ایفای نقش سراسری اش میگردد، پرداختیم. در عین حال کوشیدیم چگونه مبارزه با این ضعفها و نقایص و راه چیره گشتن بر آنها را نیز روشن سازیم. اینک در این مقاله تلاش ما این است که بر یکی از ضعفهای اساسی این جنبش یعنی تسلط گرایشات خرده بورژوازی و اهداف و برنامه های رفرمیستی بر جنبش انقلابی خلق کرد کوه در شرایط کنونی یکی از موانع اساسی سد راه تحول و پیشروی این جنبش است، بطور مشخص انگشت بگذاریم و آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. ما در این مقاله بطور مشخص با "برنامه کوه له برای خود مختاری کردستان" برخورد مینمائیم و میکوشیم دیدگاه حاکم بر این برنامه و اهداف واقعی این جریان را که تحت عنوان مارکسیسم فعالیت مینماید، روشن سازیم.

ناسیونالیسم در طرح مسئله

اساس نظرات و دیدگاه‌های کومه له در خصوص مسئله ملی در کردستان ، در مقاله ای تحت عنوان " برنامه کومه له برای خود مختاری کردستان " انعکاس یافته است . این برنامه در عین نمایاندن رفرمیسم کومه له در برخورد با اهداف و برنامه های جنبش خلق کرد ، خود بخوبی آئینسه تمام نمائی است که بیش ناسیونالیستی این جریان را در ارتباط با مسئله ملی در ایران پرورشی بیان میدارد . ما پیش از این در ارزیابی از درگیری میان حزب دمکرات و کومه له ، در توضیح ریشه هسا و زمینه های این درگیری مختصراً ضمن توضیح ماهیت رفرمیستی این برنامه ، پخا ستگاه طبقاتی چنین گرایشائی نیز در جنبش خلق کرد اشاره داشتیم . در اینجا قبل از آنکه وارد نقد تفصیلی این برنامه شویم و نشان دهیم که " برنامه کومه له برای خود مختاری کردستان " نه فقط نمیتواند مسئله ملی خلق کرد را حل کند ، بلکه اصولاً اینبار بشکل دیگر و با ظاهری فریبنده و مردم پسند ، پسه بی حقوقی سیاسی و محرومیت توده های خلق کرد از حاکمیت ملی - انقلابی خویش تداوم خواهد بخشید ، بهتر میدانیم نخست نظری بر دیدگاه‌های کومه له در ارتباط با مسئله ملی در ایران (و ایضاً در کردستان) بیافکنیم ، تا روشن گردد که اصولاً کومه له از دریچه چشم کدام نئیسرووی طبقاتی - اجتماعی به مسئله ملی در ایران مینگرد ، تا آنکه بهتر بتوانیم به ماهیت واقعی برنامه کومه له برای خود مختاری کردستان پی ببریم . برنامه ایکه در حقیقت بیانگر آمال و آرزوهای خرد و بورژوازی ناسیونالیست - رفرمیست در جنبش خلق کرد است . نظرگاهی که به لحاظ تاریخی ، از اشرافیت فتودال و بورژوازی ملی کرد سرچشمه گرفته و بارت رسیده است . اینک این مطلب را از نزدیک مورد بررسی قرار میدهم .

برای پی بردن به نقطه عزیمت کومه له در طرح و بررسی مسئله ملی در ایران ، اگر در تمامامسی مقالات و نوشته های کومه له بگردید مقاله ایکه توضیح دهنده حل علی مسئله ملی در ایران باشد ، یافت نخواهید کرد . در هیچیک از انتشارات تا کنونی کومه له مطلبی که نشان دهنده اندک کوشش این جریان برای پاسخگویی به مسئله ملی در ایران باشد ، بچشم نمیخورد . در عوض آنچه که تسال دلتان بخواهد و پوفور هم یافت میشود ، بحث پیرامون مسئله ملی در کردستان است . همواره و

همه جا از ملت کرد و از ستمگری که به این ملت روا میشود، از تمایزات و اجحافات ملی نسبت به خلق کرد سخن رفته است که گویا این مسئله تنها به خلق کرد مربوط بوده و در کل جنبش ضد امپریالیستی خلقهای ایران مطرح نمیشد. کومه له که در ناسیونالیسم تنگ نظرانه خود غرق است، آنچنان از واقعیت دور میشود که اصولا هیچگونه توجهی به حق حاکمیت ملی برای دیگر خلقهای ایران ندارد. او اگر چه از وجود ملت‌های گوناگون و حق تعیین سرنوشت برای کلیه ملل سخن بمیان میآورد، اما با اینسهمه حتی یکبار هم نخواست به این مسئله فکر کند که بهرحال حل علی مسئله ملی در ایران چگونه است و یا اینکه چه مناسبات معینی بطور عینی میتواند و باید در جریان رشد انقلاب میان خلقهای ایران برقرار گردد. باید گفت که این کمبود نه تنها در نوشتجات کومه له که خود را "سازمان کردستان حزب کمونیست ایران" می نامد، بلکه حتی در ادبیات "حزب کمونیست ایران" نیز که خود را تشکیلات سراسری طبقه کارگر ایران میداند، کاملا بطور برجسته و آشکاری بچشم میخورد. در واقع کومه له نه تنها برای خود بلکه حتی برای حزب کمونیست اش نیز این وظیفه را ضروری ندانسته که از نقطه نظر اصولی پاسخی روشن، صریح و مشخص به چگونگی حل مسئله ملی در ایران بدهد. اینکه در ادبیات کومه له با عباراتی مثل "کردستان و ایران" "خلق کرد و کارگران و زحمتکشان ایران" "روبرویم"، بهیچوجه نباید با آن بصورت امر تضاد فسی برخورد کنیم. این عبارات اصولا از این دیدگاه و یا از این طرز تفکر ناشی نمیشود که مثلا امروزه مسئله ملی در ایران بصورتی مشخص و علی در جنبش خلق کرد حاد شده است، بلکه این امر بیانگر یک تامل و گرایش معین طبقاتی است که کومه له بر اساس آن به مسئله ملی در ایران مینگردد. ذیلا میکوشیم بررسی به مقالات کومه له، این خواست و تامل را روشن سازیم.

آقای مهتدی در سخنرانی اش در "سمینار مقدماتی تدارک حزب کمونیست ایران" که بصورت مقاله ای تحت عنوان "جایگاه و موقعیت کومه له در حزب کمونیست ایران" در پیشرو شماره ۵ پچاپ رسید، این خواست و این تامل را فرمولبندی می کند. وی در این "سمینار" ضمن تاکید بر ضرورت ایجاد یک حزب کمونیست سراسری یعنی تشکل واحد سیاسی و ستاد رهبری کننده پهلوتاریهای ایران، میگوید: "از بحثهای فوق این نتیجه را می گیریم که طبقه کارگر ایران به یک حزب واحد سراسری نیاز دارد. ضرورت و مطلوبیت این حزب را هم بوسیله نشان دادن زمینه و پایه اقتصادی اجتماعی و سیاسی آن ثابت کردیم یعنی از یک حقیقت عینی حرکت کردیم. اما اگر مسئله را فقط تا اینجا بیان کنیم، هنوز قضیه را لابل در مورد کردستان ناقص مطرح کرده ایم. چرا؟ برای اینکه علاوه بر این شرایط عمومی، کردستان از ویژگیهای اجتماعی معینی برخوردار است. آن ویژگی ها

هم بطور کلی این است که کرد ها ملتی را و یا بهتر بگوئیم بخشی از یک ملت را تشکیل میدهند که در سرزمین کردستان ایران زندگی میکنند و شرایط اجتماعی این ملت عینا با شرایط اجتماعی عمومی ایران تطابق ندارد . مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی هم در این محدوده سیاسی ، جغرافیایی معین از ویژگیها و تمایزاتی برخوردار است و دارای خصوصیات است که این خصوصیات در مورد بقیه ایران صادق نیست . " (همه تأکیدات از خود مقاله مزبور است)

در همین قطعه کوتاهی که نقل کردیم میتوان بخوبی به نحوه نگرش کومه له به مسئله ملی در ایران پی برد . البته این نحوه نگرش نسبت به مسئله ملی در ایران نه فقط در این مقاله بلکه در همه مقالات و نوشته های کومه له بشکلهای گوناگونی و در ارتباط با موضوعات مختلف بیان میشود . لازم به تذکر است که قصد ما در اینجا بهیچوجه برخورد با کلیه مسائل مطروحه در این سخنرانی نیست . هدف ما بطور مشخص این است که با ذکر نمونه هایی از بیانات آقای مهدی ، دیدگاه کومه له را در مورد مکان و جایگاه تاریخی مسئله ملی در ایران (و همینطور در کردستان) و زاویه نگرش این جریان را به مسئله ملی در ایران روشن سازیم .

آقای مهدی معتقد است که کردستان در دل شرایط عمومی ایران از ویژگیهای اجتماعی معینسی برخوردار است و این ویژگیها هم اساسا از آنجائی ناشی میشود که ملت کرد ایران خود بخشی از یک ملت است که در سرزمینی با شرایط اجتماعی ایکه بطور کلی با شرایط اجتماعی ایران تطابق ندارد ، زندگی میکند . بعبارت دیگر بزم کومه له کارگران و زحمتکشان جمیع ملیتهای ایران بجز کسا رگران و زحمتکشان کرد ، در یک شرایط عمومی اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و حتی فرهنگی و اداری مشابه ای بسر میبرند و این تنها ملت کرد است که از یک وضعیت ویژه نسبت به کل ایران برخوردار است .

باید گفت که آقای مهدی در سمینار مزبور آنچنان در ناسیونالیسم خویش غرق شده بود که گویا از یاد برده بود که در ایران ملیتهای زندگی میکنند که تقریبا در شرایط مشابه ملت کرد قرار دارند . آنها نیز مدتها است برای کسب حاکمیت ملی خویش مبارزه میکنند . جالب تر اینکه خود کومه له در " برنامه کومه له برای خود مختاری کردستان " ، بند ۱ - فصل اول - کلیات ، مینویسد : " ایران کشوری چند ملیتی است که در آن ستگری ملی بعنوان جزئی از دیکتاتوری عریان بورژوازی در خدمت حفظ مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری ، ایجاد تفرقه و دشمنی میان کارگران و زحمتکشان و سرکوب مبارزات و جنبشهای انقلابی و ابقای سلطه امپریالیسم قرار دارد " .

بسیار خوب ! اگر بنا بر اعتقاد کومه له ایران کشوری چند ملیتی است و واقعیات نیز آشکارا نشان میدهد که این ملتها از ستگری ملی رنج میبرند و از آنها حق تشکیل دولتهای ملی سلب گرد پسند

است و اینکه بورژوازی حاکم در ایران از موقعیت خویش استفاده نموده و به ایجاد تفرقه و دشمنی در میان کارگران و زحمتکشان این ملیتها میبرد از د ، پس چطور مسئله ملی بعنوان مسئله ای که در کل جنبش ایران مطرح است ، از جانب کومه له طرح نمیشود ؟ چرا مثلا بهنگام تشکیل حزب کمونیست در بحث پیرامون روابط و آرایش تشکیلاتی ای که کمونیستهای یک کشور به مناسبت وجود مسئله ملی و جدائی های ملی باید با یکدیگر بگیرند ، تنها از موقعیت کومه له در حزب کمونیست ایران و بطور کلی از رابطه کمونیستهای کردستان با کمونیستهای دیگر مناطق ایران صحبت نمیشود . اگر فرض جایگاه ویژه کومه له در حزب کمونیست برای از بین بردن بدبینی ها ، بی اعتمادیها و شکافهای است که در نتیجه ستگری ملی بین کارگران و زحمتکشان ایجاد گردیده و مرتباً بوسیله شرایط عینی باز تولید شده و از طرف بورژوازی ملت بالادست و بورژوازی ملت تحت ستم هردو دامن زده میشود و اکثر مثلاً "تأمین اختیارات ویژه برای کمونیستهای کردستان در حزب کمونیست دست بورژوازی تحت ستم را در تبلیغاتی که بر علیه کمونیستها در میان زحمتکشان ملت "خودش" میکند ، می بندد و همچنین علیه شورونیم ملت غالب نیز متوجه است و " آیا چنین مفروضاتی برای ملت های دیگر ایسران وجود ندارد ؟ آیا حزب کمونیست سراسری که میخواهد ظرف تشکل و اتحاد طبقاتی پرولتاریسای جمیع ملیتهای ایران باشد نباید برای حل این معضل که بر سر راه وحدت پرولتاریای ایران قرار گرفته است راه حلی اصولی بیابد و چرا فقط ضروری است به رابطه کمونیستهای ایران با کمونیستهای کردستان بپردازد و آنرا تنظیم کند ؟ چرا کومه له هیچ کوشش جدی برای برخورد اصولی با این مسئله بعمل نمیآورد و بهنگام تشکیل " حزب کمونیست " از حق ویژه کارگران و کمونیستهای کرد سخن بیان میآورد ؟ آیا همه اینها را باید تعادفی دانست ؟ بهیچوجه ! بنظر ما جواب همه این سئوالات روشن است و آن اینکه برای کومه له مسئله ملی در ایران و خصوصاً کسب حاکمیت ملی بسر ای خلقهای غیر کرد بصورت یک مسئله جدی سیاسی مطرح نیست ، مسئله ای که در حقیقت کمونیستهای جمیع ملیتهای ایران را موظف میسازد که بطور اصولی این مسئله را طرح و حل کنند .

واقعیت این است که منظور نظر کومه له از تشکیل حزب کمونیست ایران دست یافتن به غالبترین تشکل طبقاتی طبقه کارگر ایران نبود ، هدف این نبود که بتوسط این ابزار طبقاتی بتوان ضمن رهبری و هدایت جنبش ضد امپریالیستی خلقهای ایران (از آنجمله خلق کرد) ، تأمین هژمونی پرولتاریسای بر این مبارزه ، برقراری حاکمتهای ملی - انقلابی خلقهای ایران و فراهم نمودن زمینه اتحاد آزادانه و داوطلبانه این خلقها در یک کشور واحد ، این مبارزه را بسمت انقلاب سوسیالیستی هدایت نمود ، بلکه قصد او از این ائتلاف بدست آوردن متحدینی بود که از هم اکنون و در فردای تحمیر و تحولات

در قدرت سیاسی در ایران، بتوانند هم پیمان و همراه او باشند. کسانی که در تهران، خوزستان، اصفهان، فارس، شمال و آذربایجان که اگر هم نتوانستند بر سر کار آیند، حداقل آنقدر نیرومند و با نفوذ باشند که نگذارند بار دیگر ارتش حکومت مرکزی، بسوی کردستان روانه شود. آری بخاطر همین دلواپسی بود که کومه له امتیازاتی ویژه برای "ملت خود" میخواست و مزایایی استثنایی از آلترناتیو محتل خود طلب میسرود.

درک این واقعیت امروزه در جنبش ما حتی برای مبتدیان مارکسیسم نیز بسیار ساده است و آن اینکه منفک نمودن خلق کرد از سایر خلقهای ایران و داد و فغان کردن بر سر اینکه به ملت کسود ستگری ملی روا میشود و از او حق تشکیل دولت سلب شده است، بینشی اساسا ناسیونالیستی است نه با موضع لنینی در برخورد با مسئله ملی مغایرتی آشکار دارد. قدر مسلم این است که این تشکیلات بورژوازی است که خواسته های ملی خویش را در درجه اول اهمیت قرار میدهد و برای ملت خسود "دل میسوزاند". در مقابل کمونیستها از برابری همه ملیتها در تشکیل دولت مستقل ملی خویش دفاع میکنند و همواره و همیشه از نقطه نظر تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریا به مسئله ملی مینگردند. اگر در شرایط ایران واقعیت این است که منافع آتی پرولتاریا در تحقق انقلاب سوسیالیستی در گرو بسیج کلیه خلقهای ایران، گسترش و تقویت کلیه جنبشهای ملی - انقلابی برای سرنگونی سلطه امپریالیسم و استقرار حاکمیت توده های انقلابی است، پس بر کمونیستهای ایران است که به جنبش مند امپریالیستی - دمکراتیک کلیه خلقهای ایران دامن بزنند و با تامین رهبری پرولتاریا برای این مبارزات، برای اتحاد مبارزاتی کلیه خلقهای ایران در مبارزه بر علیه امپریالیسم تلاش نمایند.

اینکه امروز جنبش خلق کرد بصورت یک جنبش مسلحانه قدرتمند توده ای در مقابل امپریالیسم قد برافراشته است و بیش از هفت سال است که آتش انقلاب را در این منطقه از میهنان شعلسه ور نگاه داشته است، بی تردید این امر به این جنبش مکان و جایگاه خاصی را در کل جنبش عمومسی خلقهای ایران می بخشد و کمونیستها را موظف میسازد که برای استمرار و تداوم هرچه قدرتمندتر این جنبش و هدایت آگاهانه آن در جهت استقرار حاکمیت ملی - انقلابی اش کوشش نمایند. اما اینکه در شرایط کنونی جنبش ملی - دمکراتیک دیگر خلقهای ایران در نتیجه رهبریهای اپورتونیستی و خائنه و اعمال سرکوب وحشیانه رژیم بلور موقت فروکش کرده است و برآمد آشکاری را بصورت یک جنبش توده ای گسترده نشان نمیدهد، دال بر این نیست که این خلقها درگیر یک مبارزه ملی - دمکراتیک نیستند و بنابراین نمیتوان با این عذر و بهانه ها نسبت به مسئله ملی در ایران بی تفاوت بود و از کنار آن گذشت. و یا اینکه در بهترین حالت با صرف برسمیت شناختن حق کلیه ملل در سرنوشته خویش،

علا از دادن پاسخ علی و مشخص به مسئله ملی در ایران طفره رفت . چشم پوشی از این واقعیتها و هیا هو بر سر اینکه به ملت من (ملت کرد) ستمگری روا داشته میشود ، خلق کرد مسئله ملی دارد ملت کرد بخشی از يك ملت است که بین چندین کشور تقسیم شده و از آن حق حاکمیت ملی سلب گشته است و بنابراین کمونیستهای ملت کرد باید از حقوق ویژه ای در تشکیلات طبقاتی طبقه کارگر ایران برخوردار باشند ، قطعاً نمیتواند موضع پرولتاریای انترناسیونالیست باشد .

اینک باید دید که کومه له چگونه پیش ناسیونالیستی خویش را تئوریزه مینماید و ریاکارانه آنسرا بحساب پرولتاریای انقلابی و مارکسیسم میگذارد . آقای مهتدی در توضیح زمینه های مسأدی و اجتماعی ایکه کارگران و زحمتکشان کردستان را از کارگران و زحمتکشان دیگر خلقهای ایران جسد ا میسازد ، بطوریکه این امر حتی بر ساختمان حزب کمونیست ایران تا آنجائی تاثیر میگذارد کسه ضروری میشود تشکیلات کردستان این حزب دارای آنچنان استقلالئی گردد که حتی کمیته مرکسزی و کنگره جداگانه ای داشته و هر وقت که خود خواسته باشد میتواند با دولت مرکزی به مذاکره بنشیند ، صلح کند و یا بجنگد ، و خود بطور مستقل مناسبات بین المللی خویش را سازمان دهد و خلاصه در يك کلام بعنوان يك تشکیلات کاملاً مستقل در چهارچوب حزب کمونیست سراسری فعالیت نماید ، میگوید : " حقوق و اختیارات ویژه و استقلال عملی معینی که ما برای کومه له در حزب کمونیست قائل میشویم از اینجا ناشی میشود که کردستان با وجود اینکه بخشی از کشور ایران را تشکیل میدهد و به این مناسبت مشمول شرایط اجتماعی ایران است اما خود بعنوان جامعه ای که يك ملت خاص در آن زندگی میکند از شرایط اجتماعی و سیاسی ویژه ای که آنرا از بقیه ایران متمایز میکند برخوردار است در کردستان ملتی زندگی میکند که تازه خودش بخشی از يك ملت تحت ستم و تقسیم شده است . این ملت از داشتن حق تعیین سرنوشت محروم است و بدست آوردن آزادی ملی محفل آن را تشکیل میدهد . خلق کرد سالها است از ستمگری ملی رنج برده و بر علیه آن مبارزه کرده است و هم اکنون نیز يك جنبش واقعی را از سر میگذراند و این مسئله همه شئون اجتماعی و سیاسی و فرهنگی آنسرا تحت تاثیر خود قرار داده است . وجود این شرایط باعث شده که مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی هم در کردستان از تمایزاتی برخوردار شود و ویژگیهای داشته باشد که در بقیه ایران نمیشود سراغ کسرد .

اگر خواننده به کل سخنرانی آقای مهتدی توجه کند ، بخوبی درمییابد که تمام بحث آقای مهتدی در این سمینار اصولاً بر سر این است که ملت کرد کردستان ایران جزئی از يك ملت است کسه در کشورهای گوناگون تقسیم شده و به او اجحاف ملی شده است و حال هم برای کسب حقوق ملی

خویش مبارزه میکند . این امر باعث شده که مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی در کردستان شکل متنازبی نسبت به سایر مناطق ایران بخود بگیرد . در حقیقت با اعتقاد کومه له کارگران کسر د علاوه بر اینکه باید به همراه کارگران ایران بیک مبارزه مشترک برای سرنگونی بورژوازی حاکم دست بزنند ، در عین حال نیز آنها باید مبارزه طبقاتی خود را در کردستان برعلیه بورژوازی کرد ، در دل جنبش ملی خلق کرد پیش ببرند .

بنابراین بنظر کومه له ما در کشور ایران از یکطرف با مبارزه طبقاتی کارگران ایران (و از آن جمله کارگران کرد) بر علیه بورژوازی ایران و از طرف دیگر با ملتی بنام ملت کرد که در راه حق تعیین سرنوشت مبارزه مینماید ، روبرو هستیم . بدین ترتیب خط استراتژیک کومه له چنین فرموله می شود : کارگران کرد با کارگران ایران در آنجائی بهم وابسته اند و وحدت دارند که مبارزه طبقاتی مشترکی را بر علیه بورژوازی حاکم پیش میبرند ، اما در عین حال کارگران کرد در آنجائی از کارگران ایسران متنازب میشوند که مینماید مبارزه طبقاتی آنها نیز در درون جنبش ملی کرد بر علیه بورژوازی خودی پیش ببرند . این است جوهر و چکیده آن دید گاهی که بر کل این سخنرانی حاکم بوده است .

بنابراین ملاحظه میکنیم کومه له طریقم اینکه خود به این واقعیت انکارناپذیر اذعان دارد که در ایران ملیتهای گوناگونی وجود دارند که از ستگیری ملی رنج میبرند و حق تشکیل دولت ملی از آنها سلب گردیده است ، با اینهمه هنگامیکه صحبت بر سر وحدت پرولتاریای ایران است و اینک کومه له نسبتهای ایران در چهارچوب یک حزب کمونیست سراسری ، به مناسبت وجود مسئله ملی ، چه آرایش تشکیلاتی باید بخود بگیرند ، آقای مهدی ناکهان با " زیرکی " یک خرد بورژوا ناسیونالیست و اقلیتهای اجتماعی جامعه ایران را تحریف نموده و عملاً موجودیت ملی سایر خلقهای ایران را منکسر میشود . آری آقای مهدی زرنک ما تصویری از شرایط ایران ارائه نمود که گویا در ایران این تنها پرولتاریای کرد است که در یک مبارزه ملی درگیر است و بقیه مناطق ایران در مجموع یک ملت واحدی را تشکیل میدهند و کارگران دیگر مناطق ایران اصولاً درگیر مسئله ملی و جنبشهای ملی نیستند . و جالبتر اینکه آقای مهدی مسئله ملی در کردستان را در چهارچوبی طرح مینماید که اساساً هیچ ربطی به طرح این مسئله در عرصه ما ندارد .

ما با اینکه معتقدیم این نحوه نگرش نسبت به مسئله ملی در ایران اساساً با دیدگاه طبقاتی پرولتاریا و واقعیتهای عینی جامعه ما در تضاد آشکار است ، با اینحال بهبوده نمیدانیم برای درک بیشتر عمق ناسیونالیسم کومه له و نشان دادن اینکه چگونه کومه له حتی در چهارچوبی هم که خود مسئله را طرح کرده است ، مجبور شد واقعیتهای تحریف کند ، به تجزیه و تحلیل این نظرات بپردازیم.

فرض کنیم که ملت ستمگر در ایران ملت فارس است ، یعنی آنطوریکه کومه له و خیلی ها بسد ان اعتقاد دارند ، آیا خلقهای ترك ، بلوچ ، عرب ، ترکمن که در ایران وجود دارند ، هر يك مثل خلق کرد دارای موجودیت ملی خاص خود نبوده و از ویژگیهای اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی خاصی برخوردار نیستند ؟ آیا این خلقها خود جزئی از يك ملت نبودند که تقسیم شده اند ؟ پس بطصور عینی و واقعی چه تفاوتی میان این ملتهای تقسیم شده و از لحاظ ملی تحقیر شده با خلق کرد وجود دارد ؟ سؤال اینست ! چرا آقای مهتدی در چهارچوب دستگاه فکری خود فقط برای کارگران و کمونیستهای کرد يك حق ویژه طلب میکند و این حق ویژه را برای کارگران ترك ، بلوچ ، ترکمن ، عرب طلب نمی نماید ؟ .

طبیعی است که حرکت از موضع ناسیونالیسم کردی ، چشم آقای مهتدی را در دیدن ایسمن واقعیات نابینا سازد ، وی برای آنکه جایی برای طرح اینگونه سئوالات باقی نگذارد در سخنرانی خویش بطور مضحکی مطرح کرد : " اصلا چرا ما بحثی تحت عنوان " حزب کمونیست کردستان یسا حزب کمونیست ایران " میتوانیم داشته باشیم ، ولی بحثی تحت عنوان مثلا " حزب کمونیست گیلان یا حزب کمونیست ایران " نداریم ؟ " . همانطوریکه خواننده ملاحظه میکند ، آقای مهتدی تلاش نمود مسئله را بگونه ای مطرح سازد که استدلال خود را قابل قبول و عامه پسند نماید و بر واقعیاتی انگشت بگذارد که محتوای واقعی خواست سیاسی اش را از انظار پوشیده دارد . وی آگاهانسه کوشید به منطقه ای اشاره کند که تا کون جنبش ملی در آنجا بصورت يك جنبش ملی خود مختار طلب تظاهر نداشته است . بعبارت دیگر مردم گیلان در مبارزه سیاسی خود بر طایفه سلطه امپریالیستی کمتر کوشیده اند خود را بصورت يك ملت متمایز از خلقهای دیگر با اهداف پایه ای متفاوت تعریف کنند . اما برآستی چرا آقای مهتدی مثلا از " حزب کمونیست آذربایجان یا حزب کمونیست ایران " صحبت نکرده است ؟ آیا ملت ترك از دیدگاه آقای مهتدی حداقل از نظر برخی عناصر ملی اش مثل زبان و ادبیات ملی ، تاریخ مبارزاتی گذشته اش و اینکه ملتی تقسیم شده است ، تشابهات زیادی با خلق کرد ندارد ؟ حتی میتوان ادعا کرد که زبان و ادبیات کردی تا حدودی و درجائی نزدیکی بیشتری با زبان و ادبیات فارسی دارد ، در حالیکه این امر در مورد زبان و ادبیات ترکی چنین نیست . اما چه میشود کرد ! ناسیونالیسم کردی آنچنان در اعماق نسوج آقای مهتدی جای گرفته که هوش و حواس را از وی سلب کرده است . تمام دل نگرانی آقای مهتدی حل مسئله ملی در کردستان است و بسا ساده لوحی تمام این را هم بحساب پرولتاریای کرد واریز میکند . او میگوید : " در اینجا لازم است که من یکبار دیگر تاکید کنم که مسئله ملی فقط مسئله بورژوازی نیست ، مسئله کارگران هم هست . "

بسیار، بسیار جالب است! آقایانی که مدعیند مانیفست کمونیست را از زیر آوارها بیرون کشیده اند، گویا فراموش کرده اند که کارگران میهن ندارند! ولی نباید جای هیچگونه تعجبی وجود داشته باشد، چرا که آقای مبتدی قصد دارد آسمان و زمین را بهم بیافند تا ثابت کند که ناپنده پرولتاریای کرد است و از این هم ابائی ندارد که بیماری ناسیونالیسم خویش را به کارگران نسبت دهد. او اعتقاد دارد که کارگران هم مسئله ملی دارند. بعبارت دیگر کارگران هم خواهان تشکیل دولت ملی هستند.

خیر آقایان! اینها تحریف آشکار آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم در خصوص مسئله دولت است. پرولتاریا نه تنها برای تشکیل دولت و از آنجمله دولت ملی مبارزه نمیکند، بلکه اساسا برای ناسیونالی هر نوع ولتی مبارزه میکند. اینکه طبقه کارگر تحت شرایط و اوضاع و احوالی در موقعیتی قرار میگیرد که درگیر یک جنبش ملی میشود، این خود یک شرایط کنکرت و تاریخی است. اینکه طبقه کارگر در ارتباط با چنین جنبشهای ملی - انقلابی وظیفه دارد ضمن روشن نمودن سیاست طبقه تسی خویش در قبال این جنبشها، فعالانه و بطور عملی درگیر این مبارزات شود، بهیچوجه پدین معنی نیست که کارگران مسئله ملی دارند و بنابراین خواهان دولت ملی هستند. کارگران از این نظر به مسئله ملی میردازند و خود را درگیر جنبشهای ملی میکنند که میخواهند مسئله ملی یعنی مسئله مبارزه طبقاتی خود جهت نابودی همین دولتهای ملی و ایجاد وحدت بین المللی پرولتاریا، ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم بدست آورند. این تنها بورژوازی و خرده بورژوازی است که برای تحکیم سیادت اقتصادی و سیاسی خود، برای به بند کشیدن کارگران "خودی" برای الحاق قهری ملیتهای دیگر بخود مسئله ملی دارد.

اینک تصور میکنیم روشن شده باشد که کومه له بجای پاسخگویی اصولی به حل مسئله ملی در ایران و بجای پافشاری بر خواسته های ملی کلیه خلقهای ایران، اصولا از موضع ناسیونالیسم یک ملت معین حرکت میکند. وی وانمود میسازد که گویا برای دیگر خلقهای ایران بجز خلق کرد مسئله ملی مطرح نمیشد و بنابراین حزب کمونیست ایران، یعنی حزبی که باید تشکیل طبقاتی جمیع پرولتاریای آگساز از ملیتهای ایران باشد، باید آنچنان آرایش تشکیلاتی (آنچنان که کومه له میخواهد) در رابطه با کمونیستهای کردستان بخود بگیرد که آنها بتوانند مطالبات ملت کرد را در زمینه رفع ستم ملی و کسب حق تعیین سرنوشت جواب بگویند. با اعتقاد کومه له تنها در چنین صورتی یعنی با برسمیت شناختن حقوق ویژه برای کومه له است که میتوان وحدت طبقاتی کارگران سراسر ایران را بر اساس

اعتماد رفیقانه و برادرانه تحکیم نمود^{۱۰} . او برای قبولاندن چنین حقی به مؤتلفین خود، پرولتاریای کردستان را وجه المالحه قرار میدهد و تلاش میکند جایگاه و اهمیت مسئله ملی را برای پرولتاریای از حد یک مسئله دمکراتیک که حل انقلابی آن میتواند ضمن قطع سلطه امپریالیستی و رهاشی ملسی خلقهای تحت ستم، موقعیت مساعدی را برای تعمیق و گسترش مبارزه طبقاتی فراهم آورد، تا سطح میسمن پرستی بورژوازی و خرده بورژوازی، تا سطح تقاضا برای تشکیل دولت ملی تنزل دهد .

اما ناسیونالیسم کومه له باز هم آشکارتر میشود، وقتی ما دیدگاه او را در برخورد به مسئله ملسی در کردستان مورد بررسی قرار دهیم . در این بررسی ما نشان خواهیم داد که کومه له در این مورد هم طعیرم ادعایش مطلقا به مسئله ملی در کردستان از نقطه نظر پرولتاریای انقلابی نمی نگرند، بلکه وی در آتش ناگامی های بورژوازی ملی کرد میسوزد .

این دیگر بوضوح روشن است که از نقطه نظر مارکسیسم، شیوه نگرش به مسئله ملی قبل از هر چیز میبایست منکی بر یک نگرش تاریخی - مشخص باشد . هنگامیکه پرولتاریا در جامعه ایکه زیرسخت و مبارزه میکند، چنانچه خود را درگیر یک جنبش ملی - انقلابی ببیند، بی شک میبایستی بدو ایمن جنبش را در چهارچوب تاریخی - معینی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده، پایه اقتصادی - طبقاتی و نیروهای محرکه آنرا روشن سازد . پرولتاریا هیچگاه در طرح و بررسی مسئله ملی نقطه عزیمت خود را بر اساس یک بحث انتزاعی قرار نمیدهد و اینکه مثلا با عنوان نمودن این واقعیت که به فلان ملت ستگری ملی روا داشته میشود، وجود مسئله ملی را از لحاظ علمی و مارکسیستی اثبات شده تلقی نمیکند . بلکه این واقعیت یک مارکسیست را امیدارد که بطور جدی مکان و جایگاه تاریخی این مسئله را در سیر تکامل اجتماعی و بسط و گسترش مبارزه طبقاتی مورد ارزیابی قرار داده و رابطه آنرا با منافع عاجل و هدف نهایی پرولتاریا مورد سنجش قرار دهد .

حال اگر از کومه له پرسید شود که شما چطور وجود مسئله ملی در کردستان را توضیح میدهبند آقای مهتدی در مقاله " ایزیسون بورژوازی در هراس از جنبش انقلابی کردستان " اینگونه پاسخ میگوید : " بعلاوه واقعیت دیگر این است که ملل مختلف در کشور ایران در حالت برابری بسر نمی برند و مناسبات بین خلقهای ایران بر مبنای اصول دمکراتیک تنظیم نشده است . مناسبات و حیات مشترک خلقهای ایران در این کشور نه فقط بر مبنای پیوند های اقتصادی و اجتماعی بلکه همچنین بر مبنای ستگری ملی، بر مبنای سلب حق آنان در تعمیم گیری آزادانه برای انتخاب مسیر و طریق زندگی خود و بطور خلاصه بر مبنای زور و دیکتاتوری استوار است . این ستم ملی، خود جزئی از دیکتاتوری بورژوا - امپریالیستی در ایران است . کسی که بخواهد در مورد کردستان

صادقانه موضعگیری کند باید این واقعیت را هم ببیند ، تصدیق کند و مورد نظر قرار دهد . وجود مقوله ای بنام " مسئله ملی " در کردستان مبنائی جز این ندارد هیچکس نمیتواند مدعی حل مسئله ملی در کردستان باشد بدون اینکه این واقعیت را بی غرضانه و صادقانه مشاهده و تصدیق کند و آنگاه آستینها را برای حل آن بالا نزند . "

آری ! وجدان " صادق " و " بی غرض " يك خرده بورژوازی ناسیونالیست در اینجا میبوسد آن الزام تاریخی ای که نیاز به حل مسئله ملی در کردستان را طرح میکند ، اینگونه فرمولبندی نماید . واقعا که هیچ توضیحی گویا تر از آنچه که در این نقل قول آمده ، نمیتواند بیانگر دیدگاه کومه له در رابطه با ضرورت طرح و حل مسئله ملی در کردستان باشد . بدین ترتیب میتوان بررسی مشاهده کرد که طرح مسئله ملی از سوی کومه له بصورت مسئله ای تاریخی - مشخص که ریشه در الزامات اقتصادی - اجتماعی ملت کرد داشته و تنها از طریق تجزیه و تحلیل این الزامات قابل بررسی و حل میباشد ، صد نظر قرار نمیگیرد ، بلکه همانگونه که آقای مهتدی بیان داشتند ، " وجود مقوله ای بنام " مسئله ملی " در کردستان مبنائی جز " غیر دکترا تیک بودن مناسبات بین خلقها ، وجود ستمری ملی و این امر که حق خلقها در تصمیم گیری آزادانه برای انتخاب مسیر و طریق زندگی از آنها سلب گردیده است ندارند . نیاز به توضیح ندارد که وجود مناسبات نابرابر میان خلقهای ایران و اینکه آنها از حق تصمیمگیری آزادانه در انتخاب مسیر و طریق زندگی خود محرومند ، نمیتواند مبنای نگرش پرولتاریا در طرح و حل مسئله ملی باشد و این اصولا برخوردی تجربی با مسئله ملی بوده که همواره میتواند خود را در چهارچوب حقوق بورژوازی و آنهم از موضع بورژوازی و خرده بورژوازی تعریف کند .

اما جالب اینجاست که آقای مهتدی با اینکه اساس ستمری ملی در ایران را ستمری بسوزوا - امپریالیستی ارزیابی میکند ، باز هم از نابرابری میان ملیتهای ایران سخن میگوید که گویا خود متوجه نیست که درباره چه مسئله ای مطلب مینویسد . و اینکه بالاخره مسئله ملی را از نابرابری مناسبات ملی میان خلقهای ایران باید نتیجه گرفت و یا از ستمری بسوزوا - امپریالیستی . شاید به تصور او امپریالیسم در ایران به برخی از ملیتها ستم ملی روا میدارد و به برخی دیگر نه .

ممکن است کومه له بما بگوید که وی دیدگاهش را از طرح تاریخی - مشخص مسئله ملی در کردستان در " برنامه کومه له برای خود مختاری کردستان " بیان داشته است . باید دید که وی این مسئله را در آنجا به چه نحوی بیان کرده است ؛ " ملت کرد ، ملتی تحت ستم است که در اثر تجدید تقسیم جهان بین دول امپریالیستی بدنبال جنگ جهانی اول بین چهار کشور منطقه تجزیه شده و حق تشکیل دولت ملی از آن سلب گشته است . وجود ستم ملی همراه با وحشیانه ترین شیوه های سرکوب ،

عالی برای عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی این ملت بوده است .

ملت کرد در کردستان ایران بارها علیه این ستمگری ملی بخاطر کسب حق تعیین سرنوشت پسه مبارزه برخاسته است . این مبارزات که مستقیماً بر ضد حکومت دیکتاتوری مرکزی ایران متوجه بسوده ، در گذشته توسط رؤسای عشایر ، شیخها و فتوادالها و در دهه های اخیر توسط نیروهای بورژوازی رهبری میشده است . این نیروها در رابطه با رهبری مبارزات ملی ناپیگیر و بعضاً خیانتکار بسوده و در کردستان نیز منافع زحمتکشان را پایمال کرده و آنها را مورد ستم قرار میدادند .

اما اکنون با آمدن طبقه کارگر به عرصه مبارزه طبقاتی ، دوره تاریخی رهبری طبقات استشارگسر بر جنبش ملی کردستان جای خود را بدوره ای داده که در آن ، مبارزه برای کسب حق تعیین سرنوشت ، میتواند و باید به رهبری طبقه کارگر بسرانجام برسد . * (فصل ۱ - بند ۲)

در حقیقت این نحوه نگرش تاریخی به مسئله ملی در کردستان خصلت نمای دیدگاه کومه له در برخورد با مسئله ملی در کردستان است . کومه له در این برخورد با اصطلاح تاریخی - مشخص اش ریشه مسئله ملی در کردستان و زمینه های عینی جنبش خلق کرد را از تجزیه این ملت بین چهار کشور در نتیجه تجدید تقسیم جهان بین دول امپریالیستی و اینکه حق تشکیل دولت ملی از وی سلب گشته است ، استنتاج مینماید . باید گفت کل بینش تاریخی کومه له در مورد مسئله ملی در کردستان اساساً بر روی همین واقعیت استوار گردیده است . جوهر و چکیده استدلال کومه له چه آنجائیکه در باره ویژگی جنبش خلق کرد در مقایسه با خلقهای دیگر ایران صحبت میکند ، و چه آنجائیکه به رابطه کمونیستهای کردستان با کمونیستهای سایر مناطق ایران میردازد ، و چه آنجائیکه به تدوین استراتژی و تاکتیک خود در جنبش خلق کرد و ارائه برنامه خودمختاری برای کردستان دست میزنند ، اساساً ریشه در همین بینش " تاریخی " وی از مسئله ملی در کردستان دارد . اینک باید ببینیم این نحوه نگرش به طرح تاریخی - مشخص مسئله ملی در کردستان از نظر مارکسیسم بیانگر کدام موضع طبقاتی است ، و کومه له با این دیدگاهش تاویل و گرایش چه نیروی اجتماعی را در جنبش خلق کرد نمایندگی میکند .

خود کومه له میگوید : " ملت کرد در کردستان ایران بارها علیه این ستمگری ملی (یعنی تقسیم کردستان بین چهار کشور و سلب حقوق این ملت در تشکیل دولت ملی خوش - توضیح از ما است) و بخاطر کسب حق تعیین سرنوشت به مبارزه برخاسته است . این مبارزات در گذشته توسط رؤسای عشایر ، شیخها و فتوادالها و در دهه های اخیر توسط نیروهای بورژوازی رهبری میشده است (تاکید از ماست) . و حال بزم کومه له از آنجائیکه این مبارزات بدلیل ناتوانی ، ناپیگیری و بعضاً

حیاتتکاری اشراف فتودال و نیروهای بورژوازی نتوانسته است بسرانجام خود برسد، پس این وظیفه تاریخی اینک بردوش طبقه کارگر کرد قرار میگیرد که با رهبری این مبارزات و متحد کردن ملت کرد، دولت ملی مستقل خویش را بوجود آورد.

بدین ترتیب کومه له با این طرز تفکرش نسبت به مسئله ملی نه تنها آشکارا همه آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم را در مورد مسئله ملی در عصر امپریالیسم زیر پا گذاشته است، بلکه در عین حال چشمان خود را نیز در برخورد با واقعیات عینی و اینکه اصولا مضمون مسئله ملی و جنبش ملی در ایران (و از آن جمله در کردستان) بعد از تحت سلطه قرار گرفتن این خلقها توسط امپریالیسم تغییرات اساسی کرده است، فرومی بندد.

برای همه روشن است که بخش عمده ملت کرد در قرن نوزدهم و حتی قبل از آن تحت استیلای حکومتهای فتودالی عثمانی قرار داشت. میتوان گفت که در آن زمان در مجموع ملت کرد از نقطه نظر تکامل تاریخی - اقتصادی، در دوران فتودالیسم قرار داشت. رؤسای عشایر و اشراف زمیندار کرد که به نحوی از لحاظ سیاسی به فتودالهای عثمانی وابسته بودند، در عین حال تا حدودی هم بطور نسبی در سیستم فتودالی آن زمان استقلال داشتند. در طی قرن نوزدهم و در جریان گسترش روز افزون سرمایه داری در سطح جهانی و بنابراین با ورود امپریالیسم به شرق و همینطور جنگهای میان حکومتهای فتودالی عثمانی و ایران، شکافهایی در این منطقه ایجاد شد که در نتیجه آن رؤسای عشایر و اشراف زمیندار کرد منافع خویش را در این دیدند که با استفاده از این شکافها به مبارزه برای تشکیل دولت مستقل خویش دست بزنند. بدیهی است در این دوره " حل مسئله ملی از نقطه نظر فتودالیسم ملت کرد، بمعنای تحکیم مواضع اقتصادی و سیاسی خویش بوده که میخواست خود مستقلا به استثمار و چپاول دهقانان بپردازد.

اما در اوایل قرن بیستم همراه با توسعه سرمایه داری در این مناطق و رشد جنبشهای بورژوا - دمکراتیک در کشورهای ایران و عثمانی، طبعا عناصری از یک جنبش بورژوا - دمکراتیک را نیز در میان خلق کرد دامن زد. این جنبشها که عدتا توسط اتحادی از رؤسای عشایر، اشراف زمیندار و بورژوازی ملی کرد رهبری میشد، توسط دولتهای مرکزی عثمانی و ایران با همدستی امپریالیستها شدیداً سرکوب شد و عملا نتوانست منجر به تشکیل دولت ملی گردد.

اما در جریان گسترش سلطه امپریالیسم در این منطقه و در جریان تقسیم جغرافیائی و اقتصادی این مناطق مابین امپریالیستها، ملت کرد نیز همچون بسیاری از ملل دیگر تقسیم شد و هر بخش آن در درون یک کشور تحت سلطه امپریالیسم با سارت درآمد. بدیهی است با تحت سلطه قرار گرفتن

خلقهای این منطقه ، مضمون جنبشهای ملی نیز اساسا تغییر کرد و جنبشهای ملی ای که تا ایسن زمان اساسا مضمونی بورژوا - دمکراتیک داشتند ، از لحاظ تاریخی مضمونی بورژوا - دمکراتیک نوین یافتند .

ما در مقاله " در باره مسئله ملی در ایران " به تفصیل پیرامون همین موضوع سخن گفتیم و در آنجا تصریح نمودیم که بعد از تحت سلطه قرار گرفتن خلقهای ایران از جمله خلق کرد ، دیگر عوامل محرکه و نیروهای مادی ای که موجب پراکنجته شدن جنبش ملی در میان این خلقها میگردد ، اساسا ریشه در سلطه امپریالیسم دارد . ما تاکید نمودیم هرگاه نیروهای مدعی مارکسیسم نخواهند بسه مسئله ملی در ایران از این زاویه برخورد کنند و مسئله ملی را جدا از سلطه امپریالیسم مورد بررسی قرار دهند ، بطور اجتناب ناپذیری به يك انحراف اصولی سقوط میکنند . قدر مسلم اینته جنبشهای ملی ای که در این دوره در کشورهای ایران ، عراق ، ترکیه و سایر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم پراکنجته میشوند ، چه از نظر محتوی تاریخی آن و چه از نظر اهداف ، ترکیب طبقاتی و نیسروی رهبری کنند ه آن اساسا یا جنبشهای ملی در دوران تحولات بورژوا - دمکراتیک کهن متفاوتند .

بدین ترتیب مشاهده میکنیم که چگونه کومه له در طرح مسئله ملی در کردستان ، دو نوع جنبش ملی با دنیروی محرکه متفاوت و دو هدفمندی مختلف را با یکدیگر مخلوط میکند . کومه له تصور میکند الزامات تاریخی - اقتصادی ای که در شرایط کنونی جنبش خلق کرد را برمی انگیزاند همان الزاماتی هستند که در دوران گذشته وجود داشتند و جنبش ملی ای که امروزه در کردستان ایران جریان دارد ، ادامه طبیعی همان جنبش ملی است که هدفش متحد نمودن ملت کرد و کسب دولت ملی بوده است .

بسی تردید چنین نگرشی به جنبش ملی در کردستان در دوره کنونی يك نگرش بورژواکسی است که در شرایط تلاشی طبقاتی اشرافیت زمیندار و بورژوازی ملی کرد ، توسط اقلتاری فوکانی خرد بورژوازی کرد اشاعه مییابد . اتوبی کردستان بزرگ و متحد و ایجاد حکومت ملی کرد ، کومه له تصور می کند که میتواند سیر حرکت تاریخ را در جهت آمال و آرزوهای خود تغییر دهد .

البته باید به این واقعیت توجه داشت که تغییر مضمون تاریخی و پایه اقتصادی - طبقاتی مسئله ملی و جنبشهای ملی در ایران ، بهیچوجه بدین معنی نیست که سلطه امپریالیسم در جریان گسترش خود میتواند کلا عناصر بورژوازی انقلاب دمکراتیک ملی را از بین ببرد ، بهمین جهت اشتباه است هرآئینه تصور کنیم که نیروهای بورژوازی و خرد بورژوازی در درون جنبشهای ضد امپریالیستی - دمکراتیک آمال و آرزوهای سیاسی خود را بصورت برنامه ها و خط مشی های سیاسی مشخص و عملی

ارائه نمیدهند. از همین روست که ما همواره در این کشورها در برخورد به مسئله ملی خواه تا خواه با دیدگاه و دو طرح مشخص روبرو هستیم.

از دیدگاه پرولتاریای انقلابی ستگری ملی و بی حقوقی سیاسی خلقهای ایران اساسا ریشه در سلطه امپریالیسم دارد و بنابراین کلیه جنبشهای انقلابی در ایران به این دلیل ساده که جنبشهای تند امپریالیستی هستند، جنبشهای ملی اند. این جنبشها با شرکت کلیه طبقات انقلابی و تند امپریالیست و تحت رهبری طبقه کارگر است که میتوانند به سلطه امپریالیسم (و مناسبات ماقبل سرمایه داری - فئودالیسم) پایان بخشیده و با استقرار حاکمیت ملی - توده ای و بسط مبارزه طبقاتی و تبدیل انقلاب دمکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی مسئله ملی را از لحاظ تاریخی حل نمایند از نقطه نظر پرولتاریای انقلابی جنبشهای بورژوا - دمکراتیک نوین که هدف آنها قطع سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه است، خود جزئی از پروسه مبارزه بین المللی طبقه کارگر برای در هم شکستن سیستم جهانی امپریالیسم و پروسه رشد انقلاب سوسیالیستی در مقیاس جهانی است. برای پرولتاریای انترناسیونالیسم، مسئله ملی اصولا در رابطه با ملت خود که فی المثل تقسیم شده و حق حاکمیت ملی از وی سلب گشته، مطرح نمیکردد. پرولتاریا به کلیه ملل تحت سلطه می اندیشد و از هم بستگی کلیه ملل صحبت میکند و مقدم بر هر چیز در جهت هم بستگی بین المللی کارگران مبارزه میکند.

بنابراین طبقه کارگر در ایران به مسئله ملی خلق کرد بهمان گونه مینگرد که به مسئله ملی مثلا در آذربایجان مینگرد. پرولتاریای انقلابی در ایران ضمن کوشش در جهت وحدت حزبی کارگران کلیه ملل در ایران، ضمن کوشش در جهت تامین رهبری خویش به جنبشهای ملی در ایران، از حقوق کلیه ملل در تعیین سرنوشت خویش دفاع میکند. پرولتاریای انقلابی به کلیه ملل در ایران و از آن جمله به ملت فارس که تحت ستم امپریالیسم است، در تشکیل دولت ملی - انقلابی شان یاری میرساند. در عین حال میکوشد با تامین صلح ملی، کلیه خلقها را به اتحاد آزادانه و داوطلبانه تشویق نماید. پرولتاریای ایران هیچگاه از یک حزب کمونیست تکه تکه شده دفاع نمیکند. او حزب سیاسی متحد خود را برپا میدارد و مبارزات کلیه خلقهای ستمدیده ایران را برای برپائی دولتهای ملی - انقلابی خویش رهبری مینماید و در این مبارزه نه تنها برای هیچ خلقی حق ویژه قائل نمیشود، بلکه همواره از برابری کلیه ملل در ایران، از برابری کلیه ملل در کسب حاکمیت ملی خویش دفاع نموده و آنسرا تبلیغ مینماید.

و اما کومه له خرد، بورژواکه از آمال و آرزوهای فروخته بورژوازی ملی کرد متاثر است، به مسئله

ملی در کردستان از همان دیدی مینگرد و از همان اهدافی دفاع میکند که نیروهای بورژوازیستی در گذشته مطرح مینمودند . او از نابرابری ملی و اجحافات مینالد که گویا توسعه سرمایه گزاری امپریالیستی در دیگر مناطق ایران ، موهبت و پیشرفتی است که نصیب خلقهای دیگر شده است . کومه له برای توجیه تمایلات ناسیونالیستی خود و لاپوشانی موضع خرده بورژوازی اش ناشیانه دو مقوله حزب (یعنی ابزار طبقاتی پرولتاریا برای تامین هژمونی و انجام انقلاب سوسیالیستی) و دولت (یعنی وسیله سرکوب دشمنان انقلاب) را با یکدیگر مخلوط کرده و مدعی میشود که اگر در حزب کمونیست این حق ویژه برای کومه له ملحوظ نشود ، کارگران کرد از کمونیستها دوری میجویند و به صفوف بورژوازی روی میآورند . او از یاد برده است که مقوله حزب بر رابطه خود بخودی و آگاهی مربوط است و اینکه کمونیستها هیچگاه اصول را فدای مصالح کار و آگاهی را تا سطح خود بخودی تنزل نمیدهند .

در حقیقت کومه له با مخلوط نمودن دو مقوله حزب و دولت نه تنها کارگران کرد را از درک اصولی مسئله ملی در کردستان دور میسازد ، بلکه حتی تزلزلات ناسیونالیستی خود را به کارگران کسرد سرایت داده و آگاهانه و یا ناآگاهانه در کار ایجاد اتحاد طبقاتی طبقه کارگر ایران اخلال ایجاد میکند . او با این استدلال مضحک که کارگران کرد مسئله ملی دارند ، از کارگران کلیه مملکت در ایران خواهان حق ویژه و تضمین است .

و اما واقعیت این است که در پس همه لفاظی های تئوریک کومه له یک حقیقت نهفته است و آن اینکه این جریان برای هیچکدام از ملیتهای دیگر ایران علاهی چگونه موجودیت ملی قائل نیست . تمام دل مشغولی او در این نکته خلاصه میشود که چگونه بتواند برای پیشبرد منافع طبقاتی خویش سگان جنبش انقلابی خلق کرد را بدست گیرد .

رفرمیسم در برنامه

نتایج علی نگرش کومه له به مسئله ملی در کردستان که در قسمت قبل بدان پرداختیم ، در مقاله ای تحت عنوان " برنامه کومه له برای خود مختاری کردستان " فرموله گردیده است . تجزیه و تحلیل این برنامه بیش از پیش میتواند خاستگاه طبقاتی و ماهیت برنامه رفرمیستی کومه له را بطرز روشنی آشکار سازد . در حقیقت این برنامه تجسم عینی آن افکار و آرزوهایی است که میخواهد خود

را در واقعیت متحقق سازد .

اگر به جنبش خلق کرد از نقطه نظر الزامات عینی و ضرورت‌های تاریخی که بمثابة قانون ، بمثابة تضاد هائی که به این جنبش شکل داده و بآن جهت میدهند ، مورد توجه قرار دهیم ، پس شك " برنامه کومه له برای خود مختاری کردستان " را برنامه ای کاملاً رفرمیستی و اصلاح طلبانه خواهیم یافت که مطلقاً در پی حل مسئله ملی در کردستان نمیباشد . میتوان گفت در تدوین این برنامه آنچه که مشوق و راهنمای کومه له بوده است ، آمال و آرزوهائی است که سالهای طولانی است بر این جنبش سایه افکنده و توده های زحمتکش و بویژه کارگران کرد را از درک اصولی مسئله ملی در کردستان باز داشته است . این نگرش سطحی به مسئله ملی در کردستان ، اهداف و خواسته های واقعی جنبش انقلابی خلق کرد را تا سطح آرمانهای بورژوازی - رفرمیستی تنزل داده و موانع جدی در پیوند مبارزاتی خلقهای سراسر ایران و اتحاد و هم بستگی طبقه کارگر ایجاد می نماید .

برای کومه له واقعیت همان چیزی است که مردم میگویند . واقعیت یعنی تصورات و برداشتهای مردم از هستی خویش . در متدولوژی کومه له واقعیت ، عینیت نه بعنوان قانون ، نه بعنوان ضرورت یعنی چیزیکه باید از طریق پراتیک و تجزیه و تحلیل درک شود ، بلکه واقعیت همان چیزی است کهسه میتواند مشاهده گردد و حس شود .

روشن است پرولتریای آگاه در برخورد با مسائل اجتماعی ، مطلقاً آنچه را که در ظواهر امر جریان دارد ، واقعیت نمیندازد . واقعیت برای وی آن الزام تاریخی است که همواره خود را بصورت محسوسات حسی نشان میدهد . برای مارکسیستها مهم درک الزامات تاریخی از نقطه نظر مبارزه طبقاتی پرولتاریا است .

آری ! جنبش مسلحانه خلق کرد بعنوان يك واقعیت عینی وجود دارد و هیچکس نمیتواند این واقعیت را انکار کند . اما طبیعی است که هر قشر و طبقه اجتماعی مطابق منافع و جهان بینی خود باین واقعیت منگرد و آنرا بگونه ای تعبیر و تفسیر میکند که با منافع و نیازمند بهای طبقاتی اش خوانائی داشته باشد و بیشک طرحها و برنامه هائی را پیش میکند که این جنبش را با نیازهای اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی خویش انطباق دهد .

ما در بررسی تاریخی - مشخص از مسئله ملی در ایران روشن ساختیم که از نقطه نظر پرولتریای انقلابی مسئله ملی در ایران ، مسئله ای صرفاً مربوط به جنبش خلق کرد نبوده و نیست ، بلکه این مسئله ای است که برای کلیه جنبشهای انقلابی در ایران طرح میبشد . لذا مسئله ملی در ایران را تنها میتوان در چهارچوب جنبشهای بورژوا - دمکراتیک نوین و در جریان تکامل انقلاب پسمت

انقلاب سوسیالیستی حل نمود . پس چنانچه از دیدگاه تکامل تاریخی و روند رشد مبارزه طبقاتی به جنبش انقلابی خلق کرد نگریسته شود ، جنبش مزبور جنبشی ضد امپریالیستی - دمکراتیک است که رهائی ملی خویش را با قطع سلطه اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی امپریالیسم (و همینطور مناسبات ماقبل سرمایه داری) و استقرار حاکمیت ملی - انقلابی خود میتواند بدست آورد . از همین رو برنامه ایکه پرولتاریای انقلابی در جنبش خلق کرد پیش میکند ، از یکسو میبایست مبتنی بر قطع سلطه امپریالیسم در کردستان و کسب حاکمیت انقلابی توده ای خلق کرد از طریق جنگ انقلابی طولانی باشد و از سوی دیگر ناظر بر تحکیم و تقویت منطقه آزاد شده و تبدیل آن بیک پایگاه قدرتمند انقلاب پسرای گسترش انقلاب در سراسر کشور و برای رهائی خلقهای دیگر ایران و همچنین تعمیق انقلاب در درون این جنبش از طریق بسط مبارزه طبقاتی و کوشش در جهت تبدیلی هژمونی پرولتاریا به دیکتاتوری پرولتاریا باشد .

بی تردید پرولتاریای انقلابی کرد به سرنگونی سلطه امپریالیسم و استقرار حاکمیت انقلابی توده ها خلق کرد بعنوان اولین مرحله از انقلاب بی وقته ای مینگرد که باید همچنان تداوم یابد . بسرای پرولتاریای انقلابی کرد ، انجام انقلاب دمکراتیک نوین بمعنی بیرون کشیدن یک جامعه تحت سلطه از زنجیره سیستم جهانی امپریالیستی و قرار دادن آن در مسیر انقلاب سوسیالیستی است . از این نظر هیچگاه در این پروسه انقلابی که خود جزئی از روند انقلاب در مقیاس جهانی است ، لحظه ای متوقف نشده و خود را اسیر توهمات و پنداریانی های ناسیونالیستی که مبارزه مستقل وی را به انحراف می کشاند ، نمی کند .

بدین ترتیب برنامه حداقل پرولتاریا در ایران که حل مسئله ملی را نیز در بر دارد ، بمعنوان تخت پرشی برای انقلاب سوسیالیستی است . و همانطوریکه گفتیم برای پرولتاریای انقلابی ایران مبارزه در راه کسب حاکمیت ملی - انقلابی خلقها مطلقا از نقطه نظر توسعه سرمایه داری و تثبیت و تحکیم دولت ملی نیست ، بلکه این امر اساسا از نقطه نظر درهم شکستن سلطه امپریالیستی (سرمایه جهانی) و گسترش و تداوم انقلاب بسط سوسیالیسم و کمونیسم ضرورت مییابد و تشکیل دولت بمتابسه ابزاری است که در این روند تاریخی بمنظور سرکوب مخالفین انقلاب بکار گرفته میشود .

هیچ شکی نیست که طبقه کارگر ایران و از آن جمله کارگران کرد ، در چنین متن تاریخی که وحدت بین المللی پرولتاریا بیش از پیش اهمیت تعیین کننده ای یافته است ، به مسئله ملی همواره از نقطه نظر رهائی کلیه خلقهای تحت سلطه امپریالیسم می نگرند . آنها هیچگاه مسئله ملی را از زاویه چند دستگی ملی و منافع ملت تقسیم شده خود نمی نگرند . آنها هیچگاه بمانند کومه له در برنامه

خود نمی نویسد . " حکومت خود مختار کردستان از حق کلیه ملل در تعیین سرنوشت خویش دفاع میکند و از مبارزات خلق کرد در دیگر کشورها برای رفع ستم و کسب حق تعیین سرنوشت پشتیبانی مادی و معنوی مینماید . " (تاکید از ما است) . باین دلیل کارگران انقلابی کرد درک می کنند (و باید هم درک کنند) که مسئله ملی در عصر ما با انقلابات سوسیالیستی گره خورده و برای کارگران کرد فرقی نمی کند که از مبارزات کدام خلق پشتیبانی مادی و معنوی نمایند . آنها اینرا می فهمند (و باید هم بفهمند) که مسئله ملی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم ، تنها تحت رهبری طبقه کارگران خلقها و در اتحاد با لارگران کشورهای سرمایه داری و دیگر خلقهای تحت سلطه است که میتواند از طریق واژگونی سیستم جهانی امپریالیستی حل گردد . این است خطوط اساسی دیدگاهها و برنامه پرولتاریا برای رفع ستم ملی در کردستان .

اکنون باید نظری بر " برنامه کومه له برای خود مختاری کردستان " بیافکنیم و ببینیم که کومه له در این برنامه چگونه قصد دارد به ستم ملی در کردستان خاتمه بخشد . در اینجا لازم است متذکر گردیم که ما در این بررسی وارد نقد بند بند این برنامه نمیشویم ، چرا که هدف ما روشن نمودن ماهیت رفرمیستی این برنامه است و نه اصلاح آن . به همین جهت چنانچه این برنامه حتی اگر هم بسیار تکمیل شود و یا اینکه میزان دمکراسی حکومت خود مختار نیز بسیار وسیع تر از آنچه که کومه له بیان داشته است ، طرح شود ، باز هم در ماهیت رفرمیستی آن هیچ تغییر اساسی ایجاد نمیکرد .

بطور کلی " برنامه کومه له برای خود مختاری کردستان " در دو قسمت متمرکز شده است . یک قسمت آن که تحت عنوان " مبانی خود مختاری " آمده است ، بطور مشخص بر رابطه دولت خود مختار با حکومت مرکزی میردازد که در آن مطالبات حکومت خود مختار را از دولت مرکزی بیان میدارد . و در قسمت دوم که به " حکومت خود مختار کردستان " مربوط است ، کومه له کوشیده است ضمن توضیح مناسبات طبقات درونی جنبش خلق کرد در چهارچوب حکومت خود مختار ، به مبارزه پرولتاریا و زحمتکشان کرد بر علیه بورژوازی کرد بمنظور دمکراتیزه کردن خود مختاری بپردازد . در واقع این دو مؤلفه یکی ناظر بر رفع ستم ملی در کردستان و دیگری ناظر بر پیشبرد مبارزه طبقاتی در چهارچوب حکومت خود مختار میباشد . با تجزیه و تحلیل همین دو مؤلفه میتوان بخوبی درک واقعی کومه له را از پیروی جنبش مسلحانه خلق کرد و رفع ستم ملی در کردستان و نیز دورنمای پیشروی و تکامل آنرا روشن ساخت .

تا آنجا که به حل مسئله ملی در کردستان برمیگردد ، نخستین سؤال این است که چرا کومه له در طرح " مبانی خود مختاری " بجای روشن نمودن مناسبات عینی طبقات و اینکه مضمون طبقاتی

" مبانی خود مختاری " چیست ، از مفهوم کلی رابطه حکومت خود مختار و حکومت مرکزی صحبت کسرده است ؟ بنظر ما با دقت شدن بر روی این سؤال است که ماهیت رفمیستی برنامه کومه له و همانندی اساسی آن با برنامه های سنتی بورژوازی و خرده بورژوازی که تا کنون در جنبش خلق کرد طرح پیوده آشکار میگردد .

ذیلا خواهیم دید که علت این امر از آنجائی ناشی میشود که از نظر کومه له ماهیت طبقاتی دولت مرکزی (و ایضاً حکومت خود مختار) هر چه باشد ، تفاوتی در اساس مطالباتش از حکومت مرکزی نمیکند . او میگوید : " ما اعلام میکنیم که تامین کامل و پایدار خود مختاری در کردستان تنها از طریق برقراری جمهوری دمکراتیک انقلابی که حق کامل و بی قید و شرط ملل در تعیین سرنوشت را برسمیت شناخته و جزو قانون اساسی خود اعلام میکند امکان پذیر است . در عین حال ، خود مختاری را با اتکا به مبارزات توده ها از هر دولت بورژوازی هم مطالبه میکنیم " (فصل اول - بند ۸) .

در اینجا روشن است که از نظر کومه له در طرح " مبانی خود مختاری " به هیچ وجه ماهیت طبقاتی دولت مرکزی مطرح نیست ، به بیان دیگر برای کومه له علی السویه است که حکومت مرکزی يك حکومت انقلابی باشد و یا يك حکومت بورژوا - امپریالیستی . مهم این است که این حکومت مرکزی " مبانی خود مختاری " را بپذیرد . اگر چه کومه له عنوان میکند که این خود مختاری کامل و پایدار تنها از طریق برقراری جمهوری دمکراتیک انقلابی (که اینهم در دستگاه فکری کومه له يك دولت اساساً بورژوازی است) که حق ملل در تعیین سرنوشت را برسمیت می شناسد ، امکان پذیر است ، با اینحال به این امر نیز معترف است که این " مبانی خود مختاری " را نیز میتواند با اتکا به مبارزات توده ها از هر دولت بورژوازی مطالبه کند .

بدون هیچ ابهامی روشن است ، چنانچه هر دولت مرکزی - حال با هر ماهیت طبقاتی کومه میخواهد باشد ، خواه دولت انقلابی و خواه يك دولت بورژوا - امپریالیستی - حاضر بقبول " مبانی خود مختاری " مطرح شده از جانب کومه له باشد ، کومه له این را بعنوان پیروزی جنبش خلق کسرد و به معنای حل مسئله ملی در کردستان قلمداد میکند . حال اگر به " مبانی خود مختاری " توجه کنیم ، آنوقت متوجه خواهیم شد که کومه له حتی حاضر است در چهارچوب حاکمیت امپریالیستی در ایران به برخی اصلاحات اجتماعی - اقتصادی تکین نماید و تازه آنرا هم بعنوان رفح ستم ملی خلشق کرد در نظر میگیرد . برای کومه له این کافی است که حکومت مرکزی امور مربوط به سیاست خارجی ، دفاع ، سیاستهای متمرکز سراسری اقتصادی و سیستم پولی را در اختیار داشته باشد و بقیه امور داخلی کردستان از جمله قانونگذاری ، قضائی ، انتظامی ، حقوقی و در اختیار حکومت

خود مختار کردستان قرار بگیرد .

گومه له مینویسد : " . . . مردم کردستان بدون هیچگونه تبعیض نسبت بسایر نقاط ایسزان نمایندگان خود را برای شرکت در عالیترین ارگان مقننه حکومت مرکزی انتخاب خواهند نمود . مردم کردستان میتوانند مانند هر شهر وند ایران بدون هیچگونه تبعیضی در ادارات و نهاد های دولت مرکزی در کلیه سطوح شرکت نمایند . " .

معنی واقعی این عبارات چیست ؟ گومه له " واقع بین " که همه نیروهای سیاسی را دعوت مینماید نقطه عزیمت خود را بر " واقعیات " جنبش خلق کرد قرار دهند و او را بعنوان بیان مساوی پرولتاریای آگاه " در جنبش خلق کرد و نمایندگی خلق کرد بپذیرند ، هنگامیکه بخارج از کردستان مینگرد تصور میکند که در سایر نقاط ایران توده های ستندیده نمایندگان واقعی خود را برای شرکت در عالیترین ارگان مقننه حکومت مرکزی انتخاب میکنند . آری گومه له " واقع بین " هنگامیکه بسه نقاط دیگر ایران نظر می افکند آنجا را دنیائی می بیند فارغ از ستنگری ملی که بر اساس اتحاد آزادانه خلقها ، برابری سیاسی و انتخابات دمکراتیک استوار است و همه مردم ایران بجز خلق کسرد بدون هیچگونه تبعیضی در ادارات و نهاد های دولت مرکزی در کلیه سطوح شرکت میکنند . آری ! خرد ، بورژوازی ناسیونالیست کرد نمیتواند درک کند این " انتخابات دمکراتیک " شاید بتوانسد در چهارچوب مناسبات میان محافل بورژوازی وابسته و کسانی که به نحوی با سرمایه مالی امپریالیستی در ارتباط قرار دارند ، جاری گردد ، اما کارگران و زحمتکشان دیگر خلقهای ایران نه تنها مانند خلق کرد از ستم ملی رنج میبرند بلکه آنها نیز از کلیه حقوق سیاسی بی بهره اند .

اکنون بیائیم فرض کنیم که گومه له با اتکا به مبارزات توده ها توانست از حکومت وابسته بسه امپریالیسم جمهوری اسلامی خود مختاری بگیرد ، یعنی رژیم جمهوری اسلامی در نتیجه مبارزات توده ها مجبور بقبول " مبانی خود مختاری " گومه له گردید و در عمل این " مبانی " را نیز به اجرا درآورد ، آنوقت چه میشود . روشن است امور مربوط به سیاست خارجی ، دفاع برابر تجاوز خارجی و سیاستهای متمرکز اقتصادی سراسری و سبستم پولی کشور در دست جمهوری اسلامی باقی میماند و بقیه امور داخلی کردستان بحکومت خود مختار واگذار میشود . از جمله انتخاب مقامات و مصادر امور در کردستان ، انتظامات داخلی کردستان و نحوه استفاده از بودجه اقتصادی که دولت مرکزی به کردستان اختصاص میدهد ، و بالاخره اینکه نمایندگان خلق کرد میتوانند در عالیترین ارگسان مقننه حکومت مرکزی شرکت کنند . سؤال این است که آیا این خود مختاری چیزی بجز سازش بسا امپریالیسم ، جز توقف انقلاب در کردستان و تداوم ستنگری امپریالیستی در شکل پوشیده تر آنست ؟

شاید کومه له بیا بگوید: "اما در هر کدام از این موارد، تصمیماتی که مستقیماً با منافع خلق کرد ارتباط پیدا میکند با توافق حکومت خود مختار کردستان اتخاذ میگردد" باید گفت که این اما، از آن اماهای معروف است. در شرایطی که کلیه امور مربوط به سیاست خارجی، دفاع، برنامه های متمرکز اقتصادی سراسری و سیستم پولی همه و همه اینها در خدمت و در اختیار امریالیسم قرار دارد، آنوقت این اما چه مذاق عینی و چه کاربرد عملی دارد؟ آیا این يك نسوع خود فریبی نیست؟ آیا این دامن زدن به توهمات توده ها و منحرف ساختن ذهن آنها از درك مضمون واقعی ستغری ملی نیست؟

نه آقایان لطفاً پرده ساتر را از دیدگان خود فروکشید تا واقعتهای سخت زمینی را ببینید. تحقق این مطالبات حتی اگر فرض کنیم در تحت حاکمیت سیاه امریالیسم در مین ما امکانپذیر باشد، باز هم ذره ای از بی حقوقی سیاسی و ستم و استثمار امریالیستی بر توده های زحمتکش کردستان را کاهش نمیدهد. حتی اگر رژیم وابسته به امریالیسم جمهوری اسلامی بپذیرد که نمایندگان ملت کرد هم در مجلس امریالیستی شورای اسلامی حضور یابند، این بمعنی دخالت موثر خلق کرد در امور سراسری کشور نخواهد بود. حتی اگر امریالیسم بپذیرد سهم بیشتری از بودجه اقتصادی متمرکز سراسری را به کردستان اختصاص دهد، این بمعنی رفع عقب ماندگی و ارتقاء سطح معیشت و رفاه مردم کردستان نیست. امروز کیست که نداند حکومت جمهوری اسلامی با تمام ارگانهای سیاسی و نظامی اش و با تمام ضمانت بظاهر مردمی اش، چیزی جز ابزار سرکوب امریالیسم و عامل ابقا و تداوم سلطه وی نمی باشد. امروز کدام جریان انقلابی میتواند کتمان کند که توسعه سرمایه داری وابسته در مناطق مختلف کشور، حاصلی جز تحکیم سیادت اقتصادی امریالیسم، جز بکارگیری هرچه بیشتر منابع و نیروی کار ارزان جهت رفع نیازمندیهای سرمایه جهانی، جز توسعه مضم و استثمار امریالیستی و تشدید فقر و فلاکت توده ها بیار نمی آورد.

امروزه کومه له حتی اگر بتواند به پشتوانه مبارزات قهرمانانه توده ها قدرت سیاسی امریالیسم را در کردستان محدود کند، باز از آنجائیکه ابزارهای اصلی قدرت تحت اختیار امریالیسم باقی میماند، همان محدود امتیازاتی هم که بدست آمده و کومه له آنرا رفع ستم ملی به بهترین و پیگیرترین نحو مینماید و ادا میکند تنها تحقق آن تضمین کننده برقراری دیکتاتوری انقلابی در کردستان است، به مترسی برای متوقف ساختن انقلاب مسلحانه در کردستان تبدیل شده و در نهایت شکست جنبش انقلابی خلق کرد را در پی خواهد داشت.

آری در فردای "پهروزی" که به امریالیسم آتش پس داده میشود، حکومت خود مختار کردستان

در چهارچوب قرارداد با حکومت مرکزی ، وظیفه حفاظت پایگاه های اقتدار امپریالیستی در کردستان را از دستبرد توده ها خود راسا بنام انقلاب برعهده میگردد . این است مضمون واقعی " مبانسی خود مختاری " برای کردستان .

اینک به مؤلفه دوم " برنامه کومه له برای خود مختاری کردستان " که به بحث پیرامون " حکومت خود مختار کردستان " اختصاص دارد ، میپردازیم . در این قسمت کومه له در عین به نمایش گذاردن بینش خاص طبقاتی اش ، کوشیده است مضمون مبارزه کارگران و زحمتکشان کرد را بعد از کسب خود مختاری و یا در طی کسب آن و در چهارچوب حکومت خود مختار کردستان ، بر علیه بورژوازی کرد روشن سازد .

به تصور کومه له مضمون این مبارزات اساسا در این است که کارگران و زحمتکشان کرد می بایستد کوششهای بورژوازی کرد را در ایجاد یک حکومت خود مختار بوروکراتیک عقیم گذاشته و در عوض در جهت برقراری یک حکومت خود مختار دمکراتیک تلاش نمایند . از نظر کومه له چنانچه پرولتاریای کردستان نتوانست در جریان مبارزه برای کسب خود مختاری کردستان ، بر کوششهای بورژوازی غلبه نماید و بنابراین بورژوازی کرد موفق بایجاد یک حکومت خود مختار بوروکراتیک گردید ، پرولتاریا باید از همان فرآی " پیمیزی " به این مبارزه تداوم بخشد و بورژوازی کرد را وادار به پذیرش این برنامه بنماید . این است درک کومه له از تعمیق و گسترش مبارزه طبقاتی در کردستان و فراهم نمودن شرایط عینسی و ذهنی برای انقلاب سوسیالیستی .

البته نباید جای هیچگونه تعجیبی وجود داشته باشد ، هنگامیکه کومه له مبارزه طی خلق کرد را تا حد مبارزه برای دست یافتن بیک رشته اصلاحات اجتماعی و مشخصا اصلاحات سیاسی از امپریالیسم تنزل میدهد ، می بایستی یک چنین درکی از مضمون مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه در راه نابودی سرمایه داری ارائه دهد .

واقعیت این است که برای کومه له دشمنی خطرناکتر از حزب دمکرات در جنبش خلق کرد وجود ندارد . وی میکوشد از همین امروز سیستم حکومتی ای برای کردستان پیشنهاد نماید که ضمن تضعیف موقعیت حزب دمکرات ، شرایط را برای تقویت ، تحکیم و ارتقاء خود فراهم سازد . از همین روست که کل استراتژی و تاکتیک کومه له تا آنجائی که به جنبش خلق کرد مربوط میشود ، بر همین اساس استوار است .

بدیهی است کومه له نمیتواند و قادر نیست به بسط و گسترش مبارزه طبقاتی در درون جنبش خلق کرد از نقطه نظر نیازمند یهای توسعه و گسترش مبارزه ضد امپریالیستی و پاسخ به الزاماتی که تکامل

مبارزه بر علیه حاکمیت انحصارات امپریالیستی را بمبارزه علیه مالکیت خصوصی ضروری ساخته است. پس بی تردید وی مبارزه طبقاتی را تعریف میکند و تصورش از آن تا حد تضعیف و یا کنار نهادن فراکسیونهای بورژوازی و خرد بورژوازی در حکومت خود مختار بمنظور تثبیت همان اصلاحات اجتماعی و سیاسی جلوتر نمیرود.

* * *

بدین ترتیب مشاهده میکنیم که کومه له علیرغم ادعایش مبنی بر اینکه آلترناتیو پرولتاریای انقلابی را در برابر بدیلهای بورژوازی و خرد بورژوازی ارائه داده است، در حقیقت خود او نیز یک سازمان خرد بورژوازی خود مختار طلب است. او به حکومت خود مختار کردستان بعنوان یک بدیده در خسود و کاملاً مطلوب مینگرد و همواره و همیشه از تأمین کامل و پایدار خود مختاری در کردستان سخن میگوید. آری کومه له در کردستان خواستار توسعه برنامه های اقتصادی، رفاهی و ... است. او قصد دارد بر سر بودجه با دولت مرکزی چک و چانه بزند. کوشش دارد در چهارچوب برنامه ریزی اقتصادی متمرکز سراسری، بخشی از سرمایه گذاری امپریالیستی را به کردستان جلب نماید.

تصور میکنیم دیگر نیازی بیشتری به توضیح بدیل کومه له که خود نیز مانند دیگر بدیلهای بورژوازی و خرد بورژوازی رفرمیست است، نباشد. در این برنامه هم تمام اهداف جنبش انقلابی خلق کرد تا حد محدود کردن دامنه قدرت مرکزی در کردستان و حضور نمایندگان خلق کرد در عالی ترین ارگان حکومت مرکزی جهت تأثیر گذاری بر سیاست خارجی، برنامه ریزی اقتصادی متمرکز سراسری، بودجه و همچنین کسب حاکمیت نیم بند در کردستان تنزل داده شده است. البته با این تفاوت که کومه له در مقابل مثلاً خود مختاری پارلمانی حزب دمکرات، خود مختاری شورایی را قرار داده است. او تلاش دارد به توده های خلق کرد بفهماند که حزب دمکرات چه از نظر تنظیم رابطه حکومت خود مختار با حکومت مرکزی و چه از نظر تأمین آزادیهای سیاسی در حکومت خود مختار متزلزل و ناپیگیر است و این کومه له است که نسبت به حزب دمکرات امکانات بیشتری را از نظر تأثیر گذاری شما بر حکومت خود مختار فراهم میسازد و دامنه اصلاحات سیاسی را در کردستان هرچه بیشتر افزایش میدهد.

البته در اینجا ممکن است کومه له بگوید که تفاوت اساسی در این است که کومه له به برنامه خود مختاری بعنوان یک تاکتیک مینگرد و بنابراین خود مختاری برای خلق کرد برای وی برنامه حداقلی است. او خود مختاری را از نیاز پرولتاریا به دمکراسی نتیجه گرفته و میخواهد از آن پناه به اجزای در خدمت بسیج وسیع توده های کارگر، تعمیق انقلاب و آماده نمودن شرایط عینی و ذهنی انقلاب سوسیالیستی استفاده نماید. اما واقعیت این است که کومه له تا کنون حتی یک کوشش جزئی بعمل

نیارده که چگونگی این روند یعنی روندی را که طی آن مبارزه در راه خود مختاری به مبارزه در راه سوسیالیسم بدل میگردد، نشان دهد. این مورد نه تنها در برنامه کومه له برای خود مختاری کردستان بلکه حتی در برنامه " حزب کمونیست " نیز مسکوت گذاشته شده است .

بهر ترتیب کومه له برخلاف ادعاهای پرطمطراقش ، در همین برنامه نشان داده است که میسران انقلابی گری وی و دامنه واقعی دیدش نسبت به مسئله ملی و چگونگی حل آن از حد خود مختاری پیش تر نمیرود . تمام کوشش وی صرف دست یافتن بیک حکومت خود مختار کامل و پایدار گردیده است و تنها تفاوتی که در ظاهر با دیگر فراکسیونهای بورژوازی و خرده بورژوازی در جنبش خلق کرد دارد ، در این است که باصطلاح دمکراسی وسیعتر و گسترده تری را طلب میکند که البته اینهم اساسا در حرف است . فعالیت عملی و مناسبات سیاسی تاکنونی کومه له در درون جنبش خلق کرد ، دامنه دمکراتیسم وی را تا حدود زیادی آشکار ساخته است . دفاع وی از دمکراسی ، نه بخاطر حاصل مسائل انقلاب ، بسیج و متشکل کردن توده ها و تامین و تحکیم همبونی پرولتاریا در جنبش خلق کرد بلکه بدلیل توازن قوایی است که او میان خود با حزب دمکرات و دیگر مخالفین سیاسی اش مشاهده میکند . از همین رو ترجیح داده هرچم دفاع از دمکراسی را بردست بگیرد .

* * *

در خاتمه این مقاله لازم می بینیم بیک مسئله اصولی دیگر نیز اشاره کنیم و آنهم حل ملی ارتباط میان جنبش خلق کرد با جنبش سراسری است . طبیعی است ضرورت طرح این مسئله از آنجائسی ناشی شده که هم اکنون یک مبارزه وسیع توده ای در کردستان جریان دارد ، در حالیکه مبارزات دیگر خلقهای ایران تا حدود زیادی محدود گردیده است . بالطبع وجود چنین شرایطی بسرکسل جنبش ضد امپریالیستی خلقهای ایران ، خود بخود این سؤال را طرح میکند و آن اینکه مناسبات معین مبارزاتی میان مبارزه مسلحانه خلق کرد با مبارزه سایر خلقها چگونه است ؟ به بیان دیگر هرگاه وضعیت بخواهد بدین منوال ادامه یابد آیا خلق کرد بدون در نظر گرفتن خلقهای دیگر ایران میتواند برای کسب حق حاکمیت ملی خویش حساب خود را از دیگر خلقهای ایران جدا نماید ؟ و یا اینکه جنبش مسلحانه خلق کرد همچنان در این وضعیت باید درجا بزند و بانتظار رشد مبارزات سراسری و مشخصا جنبش کارگری بشیند و حاکمیت ملی خویش را از این طریق بدست آورد ؟ و یا نه خلق کرد ضمن مبارزه در راه کسب حاکمیت ملی - انقلابی خویش و کوشش در جهت قطع سلطه امپریالیسم و درهم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی رژیم در کردستان ، میتواند و یا باید پسه گسترش انقلاب در سراسر کشور یاری رساند ؟

واقعیت این است که این سؤال تا کنون، بحثهای زیادی را بین نیروهای سیاسی پراکنجته است و پاسخ های چندی نیز دریافت نموده است. تا آنجا که به کومه له مربوط میشود او در این مورد هم نتوانسته و نمیتواند از نقطه نظر پرولتاریای آگاه برابره دیالکتیکی و متقابل میان جنبش خلق کرد با جنبش دیگر خلقهای ایران بی ببرد. او در این مورد هم همچنان بر مواضع ناسیونالیسم خرده بورژوازی خود پای میفشارد و آنرا ثنویزه میکند.

کومه له مینویسد: " چنانچه در مقطعی که جنبش خلق کرد قادر گشت به حق تعیین سرنوشت دست یابد، در بقیه مناطق ایران ارتجاع حاکم باشد و ما با يك رکود نسبتا طولانی در جنبش سراسری مواجه باشیم، در آنصورت مجاز و منطقی است که کردستان در صورت توانائی حساب خود را از ایران جدا کند و در این حالت پرولتاریای کردستان نیز باید حزب کمونیست کردستان را تشکیل دهد." در واقع این پیش در عین دفاع آشکار از منافع ناسیونالیسم کرد، خود انعکاس طبیعی و واکنش مستقیمی است که از سیطره اپورتونیسم در جنبش کمونیستی ناشی میگردد.

امروزه یکی از شاخص های تفکرات اپورتونیستی در برخورد با جنبش مسلحانه خلق کرد، نفی مکان و اهمیت آن در جنبش سراسری خلقهای ایران است. این تفکر اپورتونیستی عملا رشد ناگزیر جنبش انقلابی خلق کرد را برای گسست از حاکمیت امپریالیستی و قرار گرفتن در مسیر انقلاب سوسیالیستی، نفی میکند و اینطور میندازد که جنبش مزبور محصول شرایط " عقب مانده اقتصادی"، " خصوصیت عشایری" و " مناسبات ماقبل سرمایه داری در کردستان" میباشد و بنابراین از درک اهمیت واقعی این جنبش باز میماند و در بهترین حالت يك نقش و اهمیت فرعی و جزئی برای آن قائل میشود. در عین حال این تفکر اپورتونیستی بر اساس ارزیابی ای که از راه انقلاب ایران دارد، تحقق حق تعیین سرنوشت برای خلقهای ایران و از آن جمله برای خلق کرد را تنها پس از پیروزی قیام سراسری شهری امکانپذیر میداند. طبیعی است که چنین نگرشی نسبت به جنبش خلق کرد نه میتواند برنامه مشخصی برای حل مسئله ملی در کردستان ارائه دهد و نه میتواند استراتژی و تاکتیک روشنی برای ارتقا و پیشرفت این جنبش بطور مشخص طرح ببرد. بهمین لحاظ در پیشبرد علی انقلاب در کردستان به مواضعی کاملا دفاعی، سازشکارانه و رفرمیستی در می غلطد. تا بدانجا که در مقابل روند آتشی پیشرفت جنبش خلق کرد و اینکه خلق کرد میتواند و باید در جریان همین مبارزه رژیم دست نشانده امپریالیسم را از کردستان بیرون راند و حاکمیت ملی - انقلابی خویش را بر جای آن مستقر سازد، موضعی بی تفاوت و گاه حتی مخالف در پیش میگیرد.

در نقطه مقابل این گرایش اپورتونیستی، کومه له قرار میگیرد. کومه له از آنجایی که بطور علمی

درگیر در جنبش مسلحانه خلق کرد است ، لاف بطور پراگماتیستی این واقعیت را درک میکند که در جازدن در این مبارزات خواه ناخواه بنا بودی این جنبش منتهی میشود . از همین رو خواستار پیسرفت این جنبش و حل علی مسئله ملی در کردستان است . اما از سوی دیگر او تصور میکند که بیرون راندن رژیم وابسته یا مبرالیسم از کردستان و تشکیل دولت ملی - انقلابی خلق کرد از طریق يك مبارزه مسلحانه طولانی بمعنی جدانشدن از خلقهای دیگر ایران است . از همین رو میخواهد حساب خلق کرد را از خلقهای دیگر ایران جداسازد . البته این امری طبیعی و در عین حال ضروری است که خلق کرد باید سلطه امبرالیسم را در کردستان براندازد و حاکمیت ملی - انقلابی خویش را مستقر سازد . ولی این امر بهیچ وجه بمعنی جدائی از خلقهای دیگر نیست . اما کومه له از آنجائیکه از نقطه نظر يك خرده بورژوازی ناسیونالیست به این پیروسه مینگرد ، تصور میکند که استقلال و جدانشدن از امبرالیسم بمعنی جدانشدن از خلقهای ایران است . او نمیتواند درک کند که جدائی از سلطه امبرالیسم يك جنبه این پیروسه است و جنبه دیگر این پیروسه اتحاد آزادانه و داوطلبانه با کلیه خلقهای ایران و کمک به امر رهائی آنها است . کومه له که خود را مارکسیست هم میداند برای تو جبهه این دیدگاه خود ، دو مقوله حزب و دولت را با هم مخلوط میکند و نتیجه میگیرد که در چنین حالتی (یعنی استقرار دولت ملی - انقلابی در کردستان) ، او میتواند از کمونیستها^ی ایران ببرد و حزب کمونیست کردستان را تشکیل دهد .

کومه له با آنکه معترف است که الزامات اقتصادی - اجتماعی در ایران ، تشکیل يك حزب کمونیست سراسری را ضروری میسازد ، اما بدلیل محدودنگری طبقاتی خود نمیتواند درک کند که وجود يك حزب کمونیست سراسری بهیچ وجه در تضاد با حکومتهای ملی - انقلابی و ساختن دولتهای ملی نیست ، بلکه برعکس ابزار بسیار مؤثری در دست طبقه کارگر ایران است که میتواند به دمکراتیک ترین و پیگیریترین نحو حاکمیت ملی - انقلابی خلقهای ایران را سازمان داده و ضمن تامین اتحاد آزادانه خلقهای ایران ، انقلاب را در سراسر کشور تعمیق و گسترش دهد .

از نقطه نظر هرولتاریای انقلابی ایران ، جدانشدن کردستان از حاکمیت امبرالیستی بمعنسی يك جنبه از پیروسه سرنگونی سلطه امبرالیسم در ایران میباشد و جنبه دیگر این پیروسه که پیروسه مزبور را تکمیل میکند اتحاد آزادانه خلقهای ایران در سرنگونی قطعی سلطه امبرالیستی و تکامل انقلاب بسمت سوسیالیسم است .

بدیهی است هرگاه تحت شرایطی مصالح مبارزه طبقاتی در ایران ایجاب نماید ، خلق کـــرد (و یا هر خلقی در ایران) میتواند و باید از مجموعه ملیتهای ساکن در ایران جداشود . اما بنظر

ما از آنجائیکه در این مرحله از تکامل جنبشهای ملی، چنین پروسه ای يك پروسه پایه ای نیست، بیرونترای انقلابی در ایران هم نمیتواند مشوق آن باشد. ما در مرحله ای از تکامل تاریخ قسرا ر داریم که وحدت و هم پیوستگی جهانی کارگران و خلقهای تحت سلطه بمنظور درهم شکستن سیستم جهانی امپریالیسم و پیشبرد انقلابات سوسیالیستی ضرورت مشخص و تاریخی دارد و بنابراین مسئله ملی بگونه ای مطرح است که تنها در متن این تحولات میتواند حل گردد.

با توجه باین واقعیت ما معتقدیم جدا شدن خلق کرد (و همینطور هر خلقی در ایران) از چنگال امپریالیسم و استقرار حاکمیت توده های انقلابی خلق کرد میتواند بیش از پیش زمینه های مسادی و معنوی اتحاد داوطلبانه خلق کرد با خلقهای سراسر ایران و در راس آنها کارگران کردستان بسا کارگران سراسر ایران را فراهم آورد. چرا که بقا و دوام انقلاب در کردستان و تثبیت و توسعه پیروزیهای بدست آمده از یکسو وابسته به گسترش انقلاب در سراسر کشور و از سوی دیگر وابسته به تعمیق انقلاب و گسترش مبارزه طبقاتی در درون جنبش خلق کرد است. توسعه انقلاب در سراسر کشور و وحدت کارگران ایران، قطعا فاکتور بسیار موثری است که کارگران کردستان را در موقعیتهای بسیار مساعدتر برای پیشبرد مبارزه طبقاتی خویش بر علیه کلیه گرایشات ناسیونالیستی قرار میدهد. بیشک تحت شرایط اطف طولانی جنبش انقلابی در دیگر مناطق ایران، انقلاب در کردستان نیز شدیدا تحت فشار امپریالیستها قرار گرفته و مورد ضربات شدید قرار میگیرد. بدین جهت این امر بیش از پیش کمنیستهای ایران را وادار میکند که کوششهای خود را بمنظور گسترش جنگ انقلابی در سراسر کشور سازمان دهند.

برقرار باد جمهوری دکترا تیک خلق کرد و برهبری
طبقه کارگر!

مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان در ایران

(در نقد برنامه ارضی "حزب کمونیست ایران")

(۲)

هما نگونه که در قسمت اول این مقاله نشان دادیم ، آنچه که ام.ک. را واداشت که به مسئله ارضی از جنبش انقلابی دهقانان در ایران بپردازد ، در وهله نخست و چنانچه تضادی بود که وی بطور مشخص میان استنتاجات تئوریکیش از تغییرات اقتصادی - اجتماعی ایران در دهه اخیر با آنچه که جریان عینی امور نشان میدادند ، مشاهده میکرد . در حقیقت ام.ک. بر اساس ارضی ارضی اش از تحولات دهه ۴۰ بر این پایه بود که جنبشهای دهقانی بر اثر رشد روزافزون سرمایه داری در ایران و در متن جامعه ای که بطور او مبارزه طبقاتی در آن بر محور تضاد کار و سرمایه پیش میرود ، دیگر ضرورت عینی خود را از دست داده و بنابراین مبارزه در روستاها بیش از پیش به مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی تبدیل گردیده است . اما واقعیت عینی مبارزات توده ها در سالهای اخیر ، بطرز روشنی بر این تصورات خط بطلان کشید و نشان داد که طبرغم رشد روزافزون سرمایه داری بوروکراتیک و وابسته در ایران ، جنبشهای دهقانی نه تنها فروکش نکرده اند ، بلکه در مقیاس وسیع و توده ای همچنان گسترش داشته ، بطوریکه این جنبشها حتی در بسیاری از مناطق کشور نقش قابل ملاحظه ای ایفا کرده اند .

بیشک گذشته از این عامل اصلی ، میتوان عوامل دیگری هم برشمرد که بهر حال در واداشتن ام.ک. به ارضی از جنبش دهقانی موثر بوده است . واقعیت این است که با اوج گیری مبارزات ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلقهای ایران طی سالهای اخیر ، دیگر کسی نمیتوانست به تضاد های حاد درونی جامعه سرپوش بگذارد و همچون سالهای بعد از " اصلاحات ارضی " از عدم رشد نا کافی تضادها و آماده نبودن شرایط عینی انقلاب سخن بگوید و طبعاً این واقعیت جریانسی مثل ام.ک. را واداشت که انقلاب را پایه بردارد و دیگر همچون سالهای اوایل دهه ۴۰ ، کاسه از آتش داغتر نشود و برای امپریالیسم دل نسوزاند و او هم از جانب خود ناقوس مرگ سرمایه داری وابسته ایران را بصداء در آورد .

اما روشن است که قبول انقلاب از سوی ام.ک. بهیچوجه به معنی رها نمودن چهارچوب دیدگاهش نبود ، بلکه برعکس او کوشید با اتکا به همان دیدگاهها واقعیت مبارزاتی توده ها را مورد بررسی قرار دهد . و از آنجایی که انقلاب سوسیالیستی را وظیفه عاجل پرولتاریای انقلابی

در ایران میدانست (۱)، شروع به تجزیه و تحلیل "مسئله دهقانی" در ایران نمود و سعی کرد این مسئله را در ارتباط با انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی حل نماید.

بدین ترتیب ام.م.ک در شرایطی به تجزیه و تحلیل مسئله ارضی و جنبش دهقانی پرداخت که از یکسو برخلاف تصور خود را با جنبشهای وسیع دهقانی یعنی جنبشهایی که بلاواسطه یا هدف سوسیالیستی نیستند، روبرو میدید، و از سوی دیگر تحت فشار مبارزات توده ها دیگر مجبور شده بود از همناوایی با سرمایه داری وابسته دست برداشته و آغاز انقلاب سوسیالیستی را اعلام بدارد.

بدینوسیله ام.م.ک برای پاسخگویی به این مسئله میبایست بدو علت وجودی جنبشهای دهقانی در ایران را روشن میکرد و نشان میداد که در متن نظام سرمایه داری وابسته، بر اثر عملکرد چپه نشاد های معینی است که جنبشهای دهقانی بوجود میآیند و سپس میکوشید در طسرح تاریخی - مشخص مسئله ارضی ضمن روشن نمودن مضمون تاریخی و پایه اقتصادی - طبقاتی آن، به نقش جنبشهای دهقانی در تغییر و تحولات آتی جامعه، ظرفیت و پتانسیل تاریخی این جنبشها و رابطه آنها با مبارزه مستقل پرولتاریا بپردازد.

اما دیدیم که ام.م.ک چگونه بحث را از روال اصولی اش منحرف ساخت و آنرا بشیوه غلط پیشبرد. او بجای آنکه بطور مشخص بر محرکه های اقتصادی و تضاد هایی که جنبشهای دهقانی را شکل میدهند، انگشت بگذارد، از خوانندگان خود خواست که برای توضیح این پدیده نخستین سیاست بر ماهیت و محتوی "اصلاحات ارضی" دهه ۴۰ تعمق بعمل آورند. و باز دیدیم که ام.م.ک چگونه در پی توضیح علت وجودی جنبشهای دهقانی تلاش کرد با قرینه سازیهای تاریخی و تعمیم نگانگی برخی از جنبه های پروسه انباشت بدوی "اصلاحات ارضی" امپریالیستی را بسا پروسه مزبور یکسان بگیرد. و سپس از اینجا این نتیجه را بدست آورد که پس "اصلاحات ارضی" دهه ۴۰ نقطه عطفی بود که طی آن جامعه ایران از یک جامعه فئودالی بیک جامعه سرمایه داری گذار کرد. و بالاخره ام.م.ک در ادامه این "تلاشها" بدین نتیجه رسید که بدلیل ویژگی پروسه انباشت بدوی و همینطور ویژگی رشد سرمایه داری در ایران، گرچه مسئله ارضی از لحاظ اقتصادی یسعتی موانع فئودالی توسعه سرمایه داری حل شده است، اما بدلیل انباشت کند سرمایه در روستا جنبه طبقاتی این مسئله یعنی تجزیه دینی دهقانان به پرولتاریا و بورژوازی نتوانسته است در سطح وسیعی بفرجام برسد و بنابراین همین امر موجب بروز جنبشهای دهقانی در ایران میگردد.

سرانجام ام.م.ک هنگامیکه خسته و کوفته از سفسطه بازیهای تئوریک علت وجودی جنبش دهقانی در ایران را از انباشت کند سرمایه در روستا نتیجه گرفت، سعی کرد پایه اقتصادی - طبقاتی این جنبش را روشن سازد. در این قسمت بوضوح مشاهده کردیم که وی هیچگونه استدلالی که دال بر توضیح حرکت تاریخی جنبش دهقانی در تغییر مناسبات اقتصادی باشد بپیمان نیاورد و تنها بسا طرح مثنی کلیات پایه اقتصادی - طبقاتی جنبش دهقانی را سرمایه داری ملی ارزیابی کرد که تازه آنرا هم حرکتی اتوبی دانست. تردیدی نیست از نقطه نظر مارکسیسم هنگام بحث پیرامون مسئله ارضی در یک کشور همواره صحبت برسر تعیین مکان مشخصی میباشد که مسئله ارضی در تحول تاریخی مناسبات اقتصادی در آن کشور و آنهم در محدوده مناسبات اقتصادی بورژوازی اشغال می کنند. از همین رو مارکسیستها بهنگام روبرو شدن با جنبشهای دهقانی ایکه اصولا هیچ نقش تاریخی در تحول کیفی مناسبات اقتصادی برعهده ندارند، دیگر از مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقان صحبت بپیمان نمیآوردند و تنها وظیفه دارند که نقش محدود این جنبشها را در تغییرات کمی مناسبات

اقتصادی روشن سازند و رابطه این جنبشها را با مبارزات مستقل پرولتاریا توضیح دهند . اما با آنکه ام.ک برای مسئله ارضی در این مرحله از تکامل اقتصادی - اجتماعی در ایران هیچ نقش و اهمیت تاریخی قائل نیست ، با اینحال از اعلام نتایج سیاسی تحلیلهای تئوریک خود و اهمه داشته و دست آخر آب پاکی بر روی همه تحلیلهای تئوریکش میریزد . وی که برطبق دیدگاهش میبایستی اعلام میکرد محتوی اقتصادی - اجتماعی جنبش دهقانی در ایران سرمایه داری وابسته است که میخواهد " بشیوه انقلابی " مسئله دهقانی " را حل کند ، ریاکارانه و بشیوه ای بغایت اپورتونیستی تلاش نمود که خود را با جنبشهای دهقانی همسو نشان دهد . و جالب تر اینکه ام.ک با این نظرگاهش در مورد مسئله ارضی ، بجای آنکه با دهقانان برخوردی صادقانه داشته باشد و آنها بگوید که " کارگران اکنون شمارا به پیوستن به انقلاب اجتماعی پرولتاریائی فرا میخوانند " به فریب آنان دست زد . یعنی اینکه برنامه ارضی بورژوا - دمکراتیکی عرضه داشت که هدف اش نه اجرای علی آن بلکه دست یافتن به مقاصد سیاسی معینی است .

* * *

اینک در قسمت دوم این مقاله قبل از آنکه به طرح مثبت نظرات خودمان در خصوص مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران بپردازیم ، لازم میدانیم بمنظور کامل کردن نقد دیدگاههای ام.ک در مورد مسئله ارضی و جنبش دهقانی ، علت آشفته فکریها و تناقض گوییهایش را روشن سازیم تا آشکار گردد که چه عواملی باعث میگردد که ام.ک این چنین به تحریف واقعیات بپردازد .

علت چیست ؟

برای تشریح علت این امر ، ما مقدماتا به تضاد میان آنچه که ام.ک پیرامون مسئله ارضی و جنبش دهقانی در مغز خود مینماید و آنچه که در واقعیت یعنی جریان دارد ، اشاره می کنیم و سپس به دنبال آن برای نکته انگشت میگذاریم که چگونه ام.ک سعی دارد تضاد میان تصوراتش را با واقعیت یعنی بشیوه نادرستی حل کند . دقیقا در پرتو روشن بودن این دو موضوع است که میتوان به تناقض گوییها و درماندگی ام.ک پی برد .

تا آنجائیکه بدیدگاه ام.ک در مورد مسئله ارضی ، مکان و جایگاه تاریخی آن در تحولات اقتصادی جامعه برمیگردد ، میتوان نشان داد که تصورات او از حل مسئله ارضی همواره ، در همه جا ، در هر زمان و در هر کشوری عبارت از آن پروسه تاریخی است که مناسبات فئودالی موجود میان ارباب و رعیت را به مناسبات بورژوازی میان سرمایه و کار مزدوری بدل میکند . در حقیقت ام.ک با چنین برداشتی از مسئله ارضی است که اعلام میدارد پایه اقتصادی مسئله ارضی و جنبشهای دهقانی در هر کجا و در هر زمان بسط و توسعه سرمایه داری است . در عین حال او بر این واقعیت هم انگشت میگذارد (یعنی چیزیکه شواهد تاریخی به روشنی درستی آنها نشان داده است) که مسئله ارضی در کشورهای توانست بد و طریق حل شود : یا از بالا بشیوه فئودالی یا بورژوازی و یا از پایین بشیوه دهقانی . بهر حال آنچه که روشن است و تجربه بسیاری از کشورهای که در مرحله توسعه سرمایه داری قرار داشتند نیز صحت آنها تأیید میکند ، اینست که مسئله ارضی چه از بالا بشیوه فئودالی حل گردد و یا چه از پایین از طریق انقلاب دهقانی ، تغییری در ماهیت این پروسه

و نتایج اساسی آن یعنی توسعه سرمایه داری ایجاد نمیگردد. این دوشیوه، آنجائی از هضم جدا میگردند که در اولی این تحول بشیوه تدریجی و با اصلاحاتی کند در نظام ملکی که اصولاً فاسد هرگونه دستاوردهای دیمکراتیک نیز هست، صورت میپذیرد. در حالیکه در طریق دوم تحولات مزبور در عین برخوردار بودن از نتایج سیاسی معین، همواره بشیوه ای تند و انقلابی اتفاق میافتد. این است جوهر، چکیده و اساس پیش و دیدگاه ام.ک در خصوص مسئله ارضی و جنبش دهقانی! که در واقع آنرا هم عام تلقی میکنند. با این دیدگاه ام.ک در بررسی مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران میپردازد و از آنجا هم به نفی وجود مسئله ارضی و اهمیت سیاسی - انقلابی جنبش دهقانی میرسد. اینک ام.ک جنبش دهقانی در ایران را یک جنبش سیاسی - انقلابی معرفی میکند، بهیچوجه مبین یک اعتقاد اصولی نیست که دارای پشتوانه تحلیلی ثئوریک باشد، بلکه این امر اساساً از روحیه فرصت طلبانه ای نشأت میگیرد که میترسد نتایج سیاسی تحلیلی ثئوریک خود را اعلام بدارد.

در حقیقت باید گفت بهترین عامل یا بهترین بگویم عامل بلاواسطه ام.ک را در درک مکان و جایگاه مسئله ارضی در ایران و پایه اقتصادی - طبقاتی آن بانحراف سوق داده و وی را از کشف حقایق باز داشته است، دقیقاً عام تلقی کردن همین برداشت از مسئله ارضی است (۲). بسا اینهمه باید بیفزاییم که علاوه بر این عامل که در بانحراف کشاندن ام.ک نقش بسزائی داشته، عوامل دیگری هم از جمله درک وی از سرمایه داری وابسته ایران، مضمون تاریخی - اقتصادی مبارزه طبقاتی در آن، مکان و جایگاه انقلاب دیمکراتیک در روند مبارزه طبقاتی تا حصول بدیقتوری پرولتاریا استراتژی و تاکتیک انقلاب ایران در این امر دخالت دارند. معذالک ما در بررسی علت آشفته فکری ام.ک در برخورد به مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران، میگوئیم با در نظر گرفتن عامسلسل بلاواسطه این انحراف بحث خود را پیش ببریم و تا آنجائیکه میتوانیم از بحث مشخص پیرامون عوامل دیگر اجتناب میوزیم. اینک به بررسی این مطلب میپردازیم.

ما گفتم که برداشت ام.ک از مکان و جایگاه تاریخی حل مسئله ارضی، همواره در همه جاسا و در هر زمان آن پروسه تاریخی ای است که تناسبات فنودالی میان ارباب و رعیت را به تناسبات بورژوازی میان کار مزدوری و سرمایه مبدل میسازد. به بیان دیگر منظور از حل مسئله ارضی در یک کشور، تغییر پایه اقتصادی جامعه از فنودالیسم به سرمایه داری است. طبیعی است که در متن چنین تحولات تاریخی، محتوی اقتصادی مسئله ارضی را بسط و توسعه سرمایه داری تشکیل دهد. اما نکته اینجاست که آیا میتوان این برداشت از مکان و جایگاه تاریخی مسئله ارضی را عام تلقی کرد؟ آیا میتوان گفت که همواره و در هر زمان و در همه کشورها، مکان و جایگاه تاریخی حل مسئله ارضی، عبارت از آن پروسه تاریخی است که طی آن جامعه معینی از فنودالیسم به سرمایه داری گذار میکند. خود ام.ک بدرستی بر روی نکته ای انگشت میگذارد، وی این سؤال را پیش می کشد، که آیا "محور اساسی هر انقلاب دیمکراتیک همواره و همه جا مسئله ارضی است؟" و آیا محور اقتصادی انقلاب دیمکراتیک را در همه جا و در همه کشورها مسئله ارضی تشکیل میدهد؟ و خود پاسخ میدهد که چنین تئوراتی در حقیقت "یک کلی گوئی الگوسازانه خرده بورژوازی است که آسان طلبانسه در بسیاری از موارد جانشین تحلیل مشخص از شرایط مشخص میگردد." ولی جالب اینجاست کسسه خود وی طعیرم همه گوشه های ثئوریک اش نتوانست در برخورد با مسئله ارضی و جنبش دهقانی تحلیل مشخص از شرایط مشخص را جایگزین کلی گوئی الگوسازانه خرده بورژوازی بنماید.

سؤال اینست که چرا حل مسئله ارضی همواره و همه جا و در هر کشوری، تحول از مناسبات اقتصادی فنودالی به مناسبات سرمایه داری است؟ و چگونه میتوان عام بودن این برداشت را اثبات نمود؟ در این رابطه ام.ک برای توجیه خوانندگان خود و به منظور عام جلوه دادن این برداشت از مسئله ارضی، تجربه روسیه را گواه گرفت و از شیوه برخورد لنین نسبت به مسئله ارضی و جنبشهای دهقانی در روسیه سود جست.

ام.ک در قسمت اول مقاله "کمونیستها و جنبش دهقانی ... که به "درسهای از شیوه برخورد لنین به جنبش انقلابی دهقانان" اختصاص داده شده است، سعی کرد تا این ادعا خویش را ثابت کند. وی در آنجا آگاهانه دو مسئله را با یکدیگر مخلوط نمود. نخست شیوه برخورد لنین با مسئله ارضی و جنبشهای دهقانی در مفهوم عام اش و دوم شیوه برخورد لنین بطور مشخص با مسئله ارضی در روسیه. هیچ تنگی نیست که نحوه برخورد عام با مسئله ارضی همواره در شکل خاص این برخورد متجلی میشود. برای لنین هیچگاه همچون ام.ک این مسئله مطرح نبود که برای جنبش سوسیال - دمکراسی در روسیه درسنامه بنویسد و از مسئله ارضی و جنبش دهقانی بطور عام سخن بگوید. برای وی این مسئله قبل از هر چیز یک مسئله علمی و مشخص بود. همه کوشش لنین مصروف این امر میشد که بطور مشخص و زنده شیوه برخورد پرولتاریای انقلابی را بسا مسئله ارضی و جنبش دهقانی در روسیه روشن ساخته و مناسبات این جنبشها را با انقلاب دمکراتیک و با مبارزه مستقل پرولتاریا مورد کنکاش قرار دهد. از این رو باید میان متدولوژی لنین در برخورد با مسئله ارضی و جنبش دهقانی و دستورالعمل های خاصی که وی در مورد چگونگی برخورد مشخص با مسئله ارضی در روسیه داده است، فرق گذاشت. عدم توانایی در این امر و یکسان گیری خاص با عام و حتی جایگزینی خاص با عام، خواه ناخواه شخص را بیک کلی گویی الگوسازانه خرد - بورژوازی در می غلطاند که آسان طلبانه قصد دارد این الگوها را چنانستین تحلیل مشخص از شرایط مشخص سازد.

در "درسهای از شیوه برخورد لنین به جنبش انقلابی دهقانان"، ام.ک نظرات کلیسی خود را در سه بند طبقه بندی میکند. در بند الف به توضیح "وظایف دمکراتیک پرولتاریاسنای انقلابی" میپردازد و در بندهای ب و ج بترتیب میکوشد دیدگاه خود را در مورد "آرزیایی محتسوی اقتصادی مسئله ارضی" و "برخورد سوسیال - دمکراسی به جنبش دهقانی" روشن سازد. از آنجا که بحث ما بطور مشخص به مسئله ارضی مربوط میشود ما در اینجا از کنار بندهای الف و ج میگذریم و فعلا بدستی و یا نادرستی آنها کاری نداریم و صرفا میکوشیم در نحوه نگرش ام.ک در خصوص مکان و جایگاه تاریخی مسئله ارضی دقیق شویم. قصد ما در اینجا روشن کردن آن پیشنی است که ام.ک میکوشد تا بر اساس آن یک چنین برداشتی از مسئله ارضی را عام جلوه دهد.

در بند ب یعنی بندی که به "آرزیایی محتوی اقتصادی مسئله ارضی" اختصاص یافته است، ام.ک میگوید: "سوسیال دمکراسی روس مسئله ارضی را بمنابه مسئله ای که حل آن راهگشای بسط و توسعه سرمایه داری در روسیه تزاری است آرزیایی مینماید. یعنی برافزاندن و از میان رفتن روابط و مناسبات کهنه فنودالی در عرصه روستا و بسط و تثبیت مناسبات بورژوازی". باید گفت اینکه مسئله ارضی در روسیه حاضر یک چنین مکان تاریخی - اقتصادی در سیر تحولات اقتصادی - اجتماعی در آن کشور بود، بهیچوجه مؤید این امر نیست که پس مسئله ارضی در هر کجا و در هر زمان مسئله ای است که حل آن راهگشای بسط و توسعه سرمایه داری می باشد.

اما ۱۰۰م.ك که تصور میکند مکان تاریخی مسئله ارضی در هر زمان و در هر کشوری جز ایسین نمیتواند باشد، در این قسمت کمتر در مورد این " امر بدیهی " به بحث و بررسی می پردازد، تلاش وی عمدتاً بر این امر معطوف شده که خصوصیت اساسی مسئله ارضی در روسیه را روشن ساخته و توضیح دهد که پروسه مزبور چگونه و توسط چه نیروهای اجتماعی معینی میتواند به پیش رود.

ما بعداً ضمن بررسی و تجزیه و تحلیل این برداشت از مسئله ارضی، نشان خواهیم داد که برداشت مزبور نه تنها غام نیست، بلکه اساساً مربوط میشود به دوره معینی از رشد سرمایه داری و آنهم بدوره نخست شکل گیری و تکامل آن و اینکه ۱۰۰م.ك میکوشد این واقعیت را به سراسر دوران سرمایه داری تعمیم دهد، دقیقاً از الگو قراردادن واقعیت روسیه برداشت کلیشه ای و سطحی اش از نظرات لنین ناشی میشود. ما در اینجا برای اثبات این ادعا که ۱۰۰م.ك این برداشت از مسئله ارضی را غم در نظر دارد، توجه خواننده را به برخورد ۱۰۰م.ك با نظرات " زحمت " جلب میکنیم. وی در برخورد با " زحمت " ضمن تأکید بر این واقعیت که محور اساسی انقلاب دمکراتیک در ایران مسئله ارضی نیست، مینویسد: " اما ببینیم کسانی که حل مسئله ارضی را وظیفه محوری انقلاب دمکراتیک ایران ارزیابی کرده اند، خود از این مسئله چه برداشتی دارند و تا چه حد در تطابق با شیوه لنینی برخورد با وظایف دمکراتیک پرولتاریا، بویژه در قبال جنبش دهقانی حرکت می کنند."

(تأکید روی کلمات از ما است) • همه کوشش ۱۰۰م.ك در نقد دیدگاههای " زحمت " اصولاً بر این واقعیت متکی است که نشان دهد " زحمت " درک غلطی از مکان و جایگاه تاریخی مسئله ارضی و محتوی اقتصادی آن داشته و نمی فهمد که حل مسئله ارضی چیزی بجز تغییر نظام ملکی فئودالیس به نظام سرمایه داری نیست و اینکه تحول مزبور میتواند بطریق يك رفهم فئودالی و یا حتی امپریالیستی نیز صورت بگیرد. و بالاخره در پایان برای تأیید نظرات خود اینبار مارکس را شاهد میآورد و آن اینکه " مارکس در طرح مسئله ارضی و چگونگی حل آن از نظر تاریخی بدنبال پاسخ به سئوالات دیگری است. بحث او بر سر آن پروسه تاریخی ای است که مناسبات فئودالی موجود میان زارع و مالک را به مناسباتی بورژوازی میان سرمایه و کار مزدوری بدل میکند. این تحول تاریخی چیزی بجز حل مسئله ارضی نیست. اساس این پروسه - پروسه انباشت اولیه - جدائی تولیدکنندگان مستقیم از وسایل تولید، یعنی سلب مالکیت از دهقانان (و نیز صنعتگران شهری) است." و سرانجام ۱۰۰م.ك آخرین نتایج خود را که حاکی از فشرده درک وی از مسئله ارضی در ایران است، باین شکل بیان میدارد. " اما زحمت که بر خلاف لنین، حتی از اینکه حل امپریالیستی مسئله ارضی را به مثابه راه حلی کاپیتالیستی برسمیت بشناسد هراس دارد، چشم خود را بر اهمیت تاریخی پروسه خلعید امپریالیستی در ایران، یعنی همان اصلاحات ارضی دهه ۴۰ فرومی بندد و پرونده آنرا با چسباندن الفاظ انقلابی مآبانه ولی توخالی چون " فرمایشی " و " محمد رضا شاهی "، " ضد دهقانی "، به آن بایگانی می کند. " (۱۲)

اینک روشن گردیده است که ۱۰۰م.ك در باره مکان و جایگاه تاریخی مسئله ارضی، محتسبای اقتصادی آن و دامنه دمکراتیسم جنبش دهقانی، چگونه می اندیشد و چگونه از همین دریچه به جهان واقعی، به پروسه زندگی مادی توده های دهقانی و به مبارزات آنها در ایران می نگردد. پیش مزبور برای وی در حکم آن ابزار تشویک و آن اصولی است که می بایستی بهنگام روبروشدن بسا هر جنبش دهقانی در هر کجا و در هر زمان مبنای تحقیقات علمی قرار بگیرد. بیشک هرگاه این اصل کلی را از آن محدودده های عینی تاریخی ای که اصل مزبور در آن محدودده تاریخی غام شده است،

فراتر ببریم ، حکم عام دیگر بیک کلی گویی بی محتوا که از واقعیت عینی خود تهی شده ، مبدل میگردد که اصولاً فاقد هرگونه ارزش علمی و پراتیکی است .

باید باین حقیقت توجه داشت ، آنجیزی که ۱۰۰ م. ک بعنوان برداشتی عام از مسئله ارضی طرح می نماید ، تنها بیک دوره معینی از تکامل سرمایه داری مربوط میشود . یعنی بدوره ایکه طبعی آن سرمایه داری بمثابة یک شیوه تولید متولد شده و شروع به رشد و گسترش مینماید . سرآغاز این دوره تاریخی همانا پروسه انباشت اولیه است . در جریان این پروسه تاریخی تولیدکنندگان مستقیم بویژه دهقانان از وسایل تولیدشان جدا شده و بدین سان از یکسو نیروی کار بکالا مبدل میگردد و از سوی دیگر سرمایه تجاری و یا ریائی این امکان را مییابد که با استخدام کارگر مزدی و ترک وسایل تولید در دست خود ، عملاً پروسه اجتماعی کار را تحت تسلط سرمایه درآوردند و بدین طریق تولید اجتماعی موجود را بتولید اجتماعی سرمایه داری بدل سازند . این دوره تاریخی (پروسه تغییرات بورژوا - دمکراتیک) در کلیه کشورهای که بوقوع پیوسته است ، در عین برخورداری از یک ماهیت یکسان ، همواره با ویژگیهای خاصی نیز همراه بوده است . فصل مشترک همه آنها را میتوان در چند مورد بطور مشخص خلاصه کرد . همه این تحولات در تحلیل نهایی یک تضاد اساسی در شیوه تولیدی کهن فئودالی را حل نمودند و نتیجه آنها انطباق مناسبات کهن تولیدی با نیروهای مولده نوین بورژوازی بود . در عین حال تخریب در شیوه تولیدی جامعه از فئودالیسم به کاپیتالیسم همواره در همه جا به تغییرات اساسی در ساختمان طبقاتی جامعه نیز منتهی گردیدند و مبارزه طبقاتی انبیا در متن شیوه تولیدی جدید (شیوه تولیدی سرمایه داری) بر اساس تضاد کار و سرمایه قرار گرفت . جامعه نوین بورژوازی که بدین طریق از درون جامعه کهن فئودالی بیرون آمد ، خود دارای تضاد های لاعلاجی بود که همین تضاد های ذاتی درون آن است که زمینه ساز انقلاب سوسیالیستی میگردد . این تحول تاریخی نیز مانند هر تغییر بزرگی اجتماعی تنها میتوانست از طریق یک مبارزه اصولاً مبارزه ای بود که بورژوازی بر سر صاحب قدرت دولتی و انطباق این قدرت با نیازهای توسعه سرمایه داری بر علیه اشرافیت زمیندار پیش میبرد . بدیهی است در برخورد با جنبش دهقانی و مسئله ارضی در این دوره تاریخی ، تنها با در نظر گرفتن مجموعه این مختصات تاریخی است که میتوان بیک ارزیابی درستی دست یافت . تعمیم الگووار و مکانیکی این واقعیت تاریخی به شرایطی اساساً متفاوت که در درون آن شرایط تاریخی هم مسئله ارضی و جنبشهای دهقانی مطرح میباشد ، فاقد هرگونه دستاورد علمی بوده و حتی ممکن است شخص را به بیراهه های بسیار خطرناکی بکشاند .

آنچه که هم تجربه تاریخی و هم بررسی تحلیلی بروشنی نشان میدهد ، اینست که روسیه در اوائل قرن بیستم در حال گذراندن پروسه تحولات تاریخی بورژوا - دمکراتیک بود . پروسه ایکه از مدت ها خیلی قبل آغاز گردیده بود و با رقم ارضی سال ۱۸۶۱ رشد روزافزونی یافت . در روسیه این پروسه از ویژگی خاصی برخوردار بود . از یکسو آنتاگونیسم طبقاتی میان کار و سرمایه در همین جامعه بورژوا - دمکراتیک که تازه متولد شده بود ، آشکار گردید و جنبش مستقل طبقه کارگر پیش از پیش بمثابة یک واقعیت عینی در جامعه بسط و گسترش مییافت و از سوی دیگر این جامعه هنوز خود را از قید و بند های نظام کهن فئودالی رهائی نبخشیده بود . فئودالیسم قدرت سیاسی را در اختیار داشت و از آن بمثابة اهرم سیاسی علیه کل جامعه بورژوا - دمکراتیک و از آن جمله جنبش طبقه کارگر

سود می جست • طبعاً در چنین موقعیتی سرنگونی تزارسم در روسیه شرط هرگونه تحولی در بسط آزادانه مبارزه طبقاتی و تکامل اقتصادی - اجتماعی جامعه بود •

روشن است که لنین نمیتوانست با مسئله ارضی و جنبش دهقانی در روسیه خارج از این متسن تاریخی برخورد کند • او میبایست دقیقاً با توجه به چنین متن تاریخی روش پرولتاریای انقلابی را در برخورد به مسئله ارضی روشن میساخت • لنین بدرستی نشان داد که حل مسئله ارضی در روسیه در تحلیل نهائی چیزی نیست جز درهم شکسته شدن پایه اقتصادی تزارسم و توسعه سرمایه داری. همه کوشش لنین نیز معطوف به روشن نمودن این نکته میشد تا ثابت کند که جنبش دهقانی در روسیه در کادریک جنبش بورژوا - دمکراتیک قرار داشته که با توجه به مختصات تاریخی اش جبراً تضاد را در خود می پروراند و آنهم تضاد کار و سرمایه است • در عین حال مسئله ارضی در روسیه بنا بر شرایط تاریخی اش نمیتوانست بد و طریق حل گردد ، یا از بالا بشیوه رفرفهای فتودالی ، یا از پائین از طریق یک انقلاب دهقانی • بهرحال موفقیت این یا آن راه اصولاً هیچ تغییری نمیتوانست در ماهیت این تحول تاریخی و نتایج اساسی آن بیار آورد •

از سوی دیگر تحلیل لنین از کل بورژوازی روسیه این حقیقت را برونشانی اثبات میکرد که در میسان نیروهای بورژوازی ، آن نیرویی که بهمرأه پرولتاریا قادر به شرکت جدی و فعال در بیابان رساندن انقلاب دمکراتیک در روسیه است ، نه بورژوازی لیبرال بلکه بورژوازی دهقانی میباشد • پرولتاریای انقلابی در روسیه میتواند متحدین واقعی خود را در صفوف دهقانان بیابد • اهمیت سیاسی - انقلابی جنبش دهقانی نیز در همین واقعیت نهفته بود •

اینک این سؤال مطرح است و آن اینکه آیا مسئله ارضی و جنبشهای دهقانی در ایران نیز در متن چنین تغییر و تحولات تاریخی قرار داشته و دارند ؟ آیا مکان تاریخی مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان در ایران همان چیزی است که ام. ک. ثورمیکند ؟ یا نه ما اصولاً با شرایط دیگر و با مرحله دیگری از تکامل سرمایه داری روبرو هستیم • این مطلب را از نزد یک مورد توجه قرار میدهیم •

همانطوریکه تا کنون در مقالات گوناگون یادآور گردیده ایم ، واقعیت این است که جامعه ایران در طی قرن نوزدهم از یکسو در مدار توسعه سرمایه داری و تحولات بورژوا - دمکراتیک قرار گرفت و از سوی دیگر در اواخر همان قرن بتدریج تحت سلطه امپریالیسم (سرمایه جهانی) درآمد • ورود امپریالیسم به ایران و نقشی که حرکت سرمایه جهانی در تغییرات اقتصادی - اجتماعی میهن ما در طی قرن اخیر ایفا نموده است ، بیشک موضوعی نیست که بتوان بدون ارزیابی دقیق از کنسار آن گذشت • آنچه که مهم است و دقیقاً باید روشن گردد ، نقش امپریالیسم در ایجاد کلیه تغییراتی است که در طی قرن اخیر در کشور ایران بوجود آمده است •

همه تجربیات گواهی بر این مدعا است که سرمایه جهانی بنابر ماهیت و قوانین حاکم بر گسترش خود ، بهرکجا که پا مینهد میکوشد از یکسو رشد طبیعی جوامع تحت سلطه خود را مختل کند و از سوی دیگر بدرجات مختلف و در جهات معینی نظامهای سنتی این جوامع را از هم پاشاند و آن جوامع را در رابطه با نیازمندیهای جهانی خویش ، در سیستم جهانی خویش تحلیل بسرد • در حقیقت مضمون نخل سرمایه جهانی در ارتباط با کشورهای تحت سلطه خویش ، انطباق دادن مناسبات تولید کهن با نیروهای مولده نوین بورژوازی نیست ، بلکه اساساً منطبق نمودن سیستم اقتصادی - اجتماعی این جوامع با نیازهای توسعه جهانی خویش از طریق فرمایشی مناسبات ما قبل

سرمایه داری بوده است . دست یافتن به نیروی کار ارزان صرفا یکی از هدفهای سرمایه جهانی و نه همه آن ، بوده و هست آنچه که سرمایه داری انحصاری را امیدارد تا سلطه خود را بر کلیسای کشورهای که در آنها نظامات ماقبل سرمایه داری تسلط دارد ، بگستراند دقیقا در وهله نخست نیاز اقتصادی و سپس نیازهای سیاسی و نظامی اش میباشد .

از دیدگاه سرمایه جهانی ، اینکه جوامع تحت سلطه اش دارای ساختار اقتصادی - اجتماعی کمون اولیه باشند و یا برده داری و فئودالی تفاوت نمیکند . مسئله برای وی این است که ساختاری سنتی می باید در هم ریخته شوند و این جوامع بر اساس الزامات و نیازمندیهای سرمایه جهانی ، از نو تجدید سازمان گردند .

تا آنجا که روشن است و تجربیات مشخص تاریخی نیز نشان داده است ، امپریالیسم بدو شکل کشورهای دارای نظامات ماقبل سرمایه داری را تحت سلطه خویش درآورد . شکل مستعمره و شکل نیمه مستعمره . در شکل مستعمراتی ، امپریالیسم اساسا با بهره گیری از قهر سیستماتیک شروع پیسه از هم پاشاندن نظامهای سنتی این کشورها می نماید و در شکل نیمه مستعمراتی اش ، دست پیسه سازش و تلفیقی با سیستم موجود (فئودالیسم) میزند و بعدا طی پروسه ای آنها منهدم میکند . در واقع آنچه که در ایران اتفاق افتاد ، حضور سلطه امپریالیسم در شکل نیمه مستعمراتی اش بود

امپریالیسم نخست از طریق نفوذ در دستگاه دولتی فئودالی ، در قدرت سیاسی سهمی گردید و سپس با بیرون راندن فئودالیسم از قدرت سیاسی آنها از لحاظ سیاسی بخود وابسته ساخت و بالاخره با اصلاحات ارضی " فئودالیسم را اساسا دفن کرد . با توجه به چنین عملکردی از سوی امپریالیسم در جامعه تحت سلطه ما است که مکان و جایگاه تاریخی " اصلاحات ارضی " در سیر تحول تاریخی جامعه ایران روشن میگردد و آن عبارت بود از : برهم خوردن همزیستی موقتی میان امپریالیسم و فئودالیسم یعنی حل تضاد میان منافع امپریالیستی با اقتصاد فئودالی ، بسط و گسترش سلطه سرمایه داری بوروکراتیک و وابسته و تحول کیفی سلطه امپریالیسم از شکل نیمه مستعمره به نو مستعمره .

اکنون در اینجا میتوان باسانی باین حقیقت پی برد که اصولا سیر تحولات اقتصادی - اجتماعی در ایران و آن تضاد پایه ای که این تغییرات را در طی قرن اخیر در مین ما شکل میداد و میدهد با شرایط روسیه (یعنی الگوی ام.ک) اساسا متفاوت است . در روسیه مسئله ارضی و جنبش دهقانی در شرایط تولد و رشد و گسترش سرمایه داری مطرح بود و از این نقطه نظر هم مورد بحث و گفتگو قرار میگرفت . در حالیکه مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران در شرایطی مورد توجه است که سرمایه داری در عالیترین مرحله تکاملی خود قرار دارد ، در شرایطی که همین سرمایه جهانی کوشید جامعه ای را که بر نظام فئودالی استوار بود ، از هم پاشانید و آنها را نیازمندیهای جهانی خویش انطباق دهد . بدیهی است شیوه برخورد مارکسیسم با مسئله ارضی و جنبش دهقانی در هر کدام از این دو حالت با یکدیگر متفاوت است . تعمیم مکانیکی شیوه برخورد مارکسیسم با مسئله ارضی و جنبش دهقانی در مراحل آغاز رشد سرمایه داری ، به مسئله ارضی و جنبش دهقانی در عصر امپریالیسم که اساسا در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم جریان دارد ، چیزی پیسه جسز کاریکاتور کردن مارکسیسم نیست .

ام.ک از آنجائیکه برخورد لنین به مسئله ارضی در روسیه را یک برخورد عام تلقی مینماید و اینطور تصور میکند که حل مسئله ارضی در هر کشوری و در هر شرایط معین تاریخی ای به معنسی گذار جامعه از فئودالیسم به سرمایه داری است ، میکوشد بر این مبنا به مسئله ارضی و جنبش دهقانی

در ایران بنگرد یعنی آنرا از نقطه نظر بسط و توسعه سرمایه داری مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد . وی در تعمیم یا انطباق این دیدگاه به شرایط ایران ، خود را با دو نوع سرمایه داری روبرو می بیند . یکی سرمایه داری وابسته و دیگری سرمایه داری ملی . و از آنجائی که سرمایه داری ملی را در مقایسه با سرمایه داری امپریالیستی يك فاز عقب تر در نظر دارد و در عین حال با توجه به تسلط روز افزون انحصارات امپریالیستی در ایران ، امکان بسط و گسترش سرمایه داری ملی را اصولاً علی نمیدانسد (بویژه اینکه بعد از " اصلاحات ارضی " سرمایه داری ملی در ایران بتدریج رو به ناپودی نهاد) بدین نتیجه میرسد که پس باید با مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران از دیدگاه بسط و گسترش سلطه امپریالیسم برخورد شود . از اینجاست که ام.م.ک مجبور است کل پروسه ای را که طوسی آن سرمایه جهانی بر جامعه نیمه فئودالی ایران تسلط یافت و بالاخره این سیستم اقتصادی - اجتماعی را متلاشی ساخته و این جامعه را در بطن نظام جهانی خویش تحلیل برد ، پروسه انباشت اولیه در ایران نام ببرد و نقطه اساسی و کیفی این پروسه را " اصلاحات ارضی " دهه ۱۰ در نظر بگیرد . نقطه ایکه بزعم ام.م.ک جامعه ایران از فئودالیسم به سرمایه داری گذار نمود .

حقیقت اینست که اگر در روسیه لنین به مسئله ارضی و جنبش دهقانی از نقطه نظر بسط و توسعه سرمایه داری مینگریست ، این امر دقیقاً بدین دلیل بود که جامعه روسیه از لحاظ تکامل تاریخی - اقتصادی در مرحله تغییرات بورژوا - دمکراتیک قرار داشت و حل مسئله ارضی گرگانه اساسی این تحول تاریخی را تشکیل میداد . حل این مسئله از یکسو موجب برجید شدن آن مناسبات تولیدی کهنه ای میگردد که همچون مانعی در برابر تکامل نیروهای مولده نوین بورژوازی عمل میکرد و از سوی دیگر ضمن فروپاشی پایه های اقتصادی قدرت دولتی تزارسم ، راه را برای تکامل سرمایه داری ، استقرار دمکراسی و رشد و گسترش آزادانه مبارزه طبقاتی فراهم میکرد . در تحت چنین شرایطی بود که مسئله ارضی بلحاظ تاریخی جز جدائی ناپذیر و بیک معنی نقطه آغاز تحولات بورژوا - دمکراتیک محسوب میگردد . اهمیت و نقش تاریخی ایکه حل این مسئله در روسیه بازی میکرد ، تبدیلی جامعه فئودالی روسیه بیک جامعه سرمایه داری بود . بنابراین باید کاملاً روشن باشد که چرا لنین در روسیه به مسئله ارضی از موضع رهایی جامعه بورژوا - دمکراتیک از قید و بند های نظام کهن فئودالی از موضع حاکمیت مردم در مقابل حاکمیت فئودالیسم برخورد میکند . ضمن آنکه لنین هیچگاه خلعت دوگانه جنبش دهقانی را پشابه یک جنبش بورژوا - دمکراتیک فراموش نمیکرد و همواره در عیسن پشتیبانی از جنبش دهقانی در تقابل با نظام کهنه فئودالی ، از افشای دمکراتیسم محدود و ایسن امر که جنبش مزبور خواه ناخواه بنا بر شرایط عینی خویش ، تضاد نویسی ، تضاد هرولتاریا و بورژوازی را در دل خود می پروراند ، غافل نمیشد .

اما در شرایط ایران ، از آن هنگام که کشور ما تحت سلطه امپریالیسم جهانی قرار گرفت آنچه در شکل نیمه مستعمره - نیمه فئودالی اش و چه امروزه در شکل نوستعمراتی اش (دیگر نمیتوان و نباید به مسئله ارضی از نقطه نظر بسط و توسعه سرمایه داری نگریست . چرا که با تحت سلطه قرار گرفتن ایران ، این جامعه دیگر در مدار تحولات بورژوا - دمکراتیک نوین که خود جز جدائی ناپذیر از انقلابات سوسیالیستی هرولتاریائی جهانی است ، قرار گرفته است . در اینجا مانع اساسی در برابر تکامل تاریخی جامعه ، تا مین دمکراسی و بسط آزاد مبارزه طبقاتی ، فئودالیسم نبوده بلکه اساساً امپریالیسم است . حل مسئله ارضی در چنین شرایط تاریخی نمیتواند گرگانه اساسی انقلاب دمکراتیک نوین باشد . آنچه که گرگانه اصلی تحولات انقلابی در ایران را تشکیل میدهد ، همانا قطع سلطه

امپریالیستی و درهم شکستن عامل ابقا آن یعنی ارتش امپریالیستی است. از همین روست که حل مسئله ارضی در کشور ما گرچه یکی از مسائل بسیار مهم انقلاب دمکراتیک نوین میباشد، اما بهیچ وجه حلقه اساسی آنرا تشکیل نمیدهد. در اینجا کنه مسئله انقلاب در قطع سلطه امپریالیستی و نابودی ارتش امپریالیستی نهفته است و بنابراین لازم است دیگر مسائل انقلاب (از جمله مسئله ارضی) در چهارچوب و در رابطه با این مسئله اساسی طرح و حل شود. اهمیت مسئله ارضی و جنبش دهقانی مکان تاریخی آن در کشور ما، پایه اقتصادی - طبقاتی اش و بالاخره خصلت دوگانه و دامن - دمکراتیک آن نیز دقیقاً میتواند در این متن تاریخی مورد ارزیابی قرار گرفته و پاسخ مناسب خود را بیابد.

اما ام.م.ک کسه میخواهد " بشیوه لنینی " با مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران برخورد کند، با الگو قرار دادن روسیه و درک سطحی از آموزشهای لنین، مجبور میگردد بسسه یاوه گوئی و مدیحه سرائی امپریالیسم دست زند. وی در حقیقت به مسئله ارضی در ایران از موضع بسط و گسترش سلطه امپریالیسم یعنی از موضع انقیاد ملل و نه رهائی آنها، از موضع انطباق یافتن با سیستم سرمایه داری جهانی و نه درهم شکستن این سیستم، از موضع تحکیم و تثبیت سلطه امپریالیسم بر خلقهای ایران و نه تامين حاکمیت این خلقها تحت رهبری پرولتاریا، از موضع سرمایه وابسته و نه پرولتاریای انقلابی، می نگرد. وی سلطه امپریالیسم را تقدیس میکند و در برابر این نیروی جهانی که نزدیک قرن خفهای ما (از جمله دهقانان) را در اسارت خود داشته و عامل اصلی تمامی فجایع و ستمگریهای است که در این دوران بر توده های مستمیده روا داشته میشود، سردر انقیاد فرو میکند. بدین ترتیب ملاحظه میکنیم که ام.م.ک چگونه با این طرز نگارش به مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران، به دره هولناکی سقوط میکند. وی که میخواهد مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران را از نقطه نظر بسط و توسعه سرمایه داری طرح و حل کند، ناگزیر میشود در موضع امپریالیسم قرار بگیرد.

اما بدیهی است از دیدگاه امپریالیسم (سرمایه جهانی) هدف از " اصلاحات ارضی " در ایران نابودی فئودالیسم و بسط و گسترش سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک بود. هدف این بود که جامعه ایران را بیش از پیش در سیستم جهانی خویش تحلیل برده و آنرا به جز " ارگانیک خویش تبدیل نماید. اما ام.م.ک بعوض افشای این روند، به تحریف آن دست میزند. وی میکوشد با کرشمه بازیهای تئوریک اش اینطور وانمود کند که گویا روند مزبور، روند انباشت اولیه در ایران بوده است. که گویا امپریالیسم با " انقلاب سفید " اش جامعاً بسط بورژوا - دمکراتیک را از قید و بند های فئودالیسم آزاد ساخته است. وی سعی دارد بر تضاد حاد و عمیق دهقانان انقلابی با سرمایه داری وابسته و با ماشین دولتی وابسته به امپریالیسم سرکش بگذارد و اینطور وانمود سازد که گویا میان منافع دهقانان یا منافع امپریالیسم وحدت وجود داشته است. وی میخواهد به کونیستهای ایران بقبولاند که " در این مقطع تاریخی " توسط امپریالیسم دهقانان مستمیده از قید و بند های فئودالیسم رهائی یافته اند و اینکه در جامعه ایران نیز مسئله ارضی میتواند توسط امپریالیسم حل شود. که گویا امپریالیسم ناجی و مبشر رهائی دهقانان و بورژوازی ملی و بطور کلی عامل تحول بخش نظام فئودالی به نظام سرمایه داری بوده است.

بدین ترتیب میتوان آشکارا مشاهده کرد، در شرایطی که واقعیات عینی و تجربه عملکرد سلطه امپریالیسم در کشور ما بر تحلیلی تئوریک ام.م.ک از روند تغییر و تحولات جامعه خط بطلان کشیده

و نشان داده است که کلید درک مسائل انقلاب و از آن جمله مسئله ارضی و چگونگی حل علبسی آن تنها از دیدگاه يك جنبش رهاشيبختر ملی تحت رهبری طبقه کارگر، جنبشی که جیرا باید بيك انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی تبدیل شود، امکان پذیر است. امکان پذیر است. امکان پذیر است. امکان پذیر است. تا آنجا که میشود واقعیات را تحریف کند و بر تضادهای حاد درون جامعه سرپوش بگذارد. تا آنجا که مسئله امپریالیسم یعنی سرمایه داری در بالاترین مرحله تکاملی اش را با سرمایه داری در مرحله تولسد و رشد اولیه اش یکسان میگیرد و این تصور را در جنبش کمونیستی میخواهد القا کند که گویا امپریالیسم با ورودش بایران امرهائی جامعه بورژوا - دمکراتیک را از تسلط نفوذالیم آغاز میکند که گویا مردم ما میبایستی با دسته های گل و نه با گلوله و تفنگ به پیشواز امپریالیسم می شتافتند. روشن است که چنین نگرشی به مسئله ارضی در ایران از دیدگاه بسط و توسعه سرمایه داری، دیدگاهی بغایت اپورتونیستی است که در شرایط میهن مان، چیزی بجز دفاع از بسط و گسترش سلطه امپریالیسم و توسعه سرمایه داری وابسته نیست و سرانجام آن نمیتواند به خیانت به آرمانهای جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلقهای میهن مان منتهی نگردد.

چنین است آنچه که ام.ک در مورد مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان می اندیشد و آنچه که در عالم واقعیت بطور یعنی در کشور ما جریان داشته و دارد. و این است راز تمام آن سقوطه گری ها و تناقض گویشیهای که ام.ک با توسل بدان میکوشد خود را از شر جنبشهای دهقانی خلاصی بخشد.

اینکه باید دید که طرح درست مسئله ارضی در ایران چگونه است و مارکسیستها با مسئله ارضی و جنبش دهقانی چه برخوردی باید داشته باشند.

طرح درست مسئله

بیشک در طرح درست مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران می باید قبل از هر چیزی به تضاهای درونی حاکم بر روستای کشور که ریشه در شرایط زندگی مادی خود توده های روستائی دارد، اشاره کنیم و سپس در طرح تاریخی - مشخص مسئله ارضی در ایران، محتوای تاریخی - اقتصادی و جنبه طبقاتی آنرا روشن سازیم. تنها در این صورت است که میتوان بیك برنامه و شی مارکسیستی - لنینیستی در قبال جنبش دهقانی و حل مسئله ارضی دست یافت.

يك ارزیابی اجمالی از مناسبات تولیدی (یا مناسبات ارضی) حاکم بر روستاهای ایران نشان میدهد که بخش عمده روستائیان زحمتکش تحت ستم و استثمار سرمایه داری وابسته و بورورکراتیک قرار دارند. این روستائیان زحمتکش را در شرایط کنونی گذشته از کارگران کشاورزی، بطور عمده نیمه پرولتاریا و دهقانان خرده مالک تشکیل میدهند. آنها بشدت توسط شاهچه های مالی بورورکراسی وابسته، رباخواران بزرگ شهری و مالکین بزرگ ارضی که در ارتباط با سرمایه مالی فعالیت می نمایند، مورد بهره کشی و ستم قرار میگیرند. در عین حال واقعیت یعنی نیز نشان میدهد که بخشهایی از روستائیان در ایران نیز هنوز تحت ستم و استثمار مناسبات نیمه فئودالی قرار دارند. بدین ترتیب میتوان گفت که در مجموع جنبش دهقانی در ایران بطور عمده بازتاب و انعکاس ستم و استثمار است که سرمایه داری بورورکراتیک و وابسته به دهقانان ستم دیده روا داشته و در عین حال تا درجات بسیار

محدودی بازتاب و انعکاس ستم و استثمار نیمه فئودالی است. (۱)

و اما نکته اساسی اینجاست که آیا جنبشهای دهقانی در ایران که اساسا ریشه در سرکسوب ، ستم و استثمار امپریالیستی دارد ، جنبشهایی که در مقیاس وسیع جریان داشته و نقش قابل ملاحظه‌ای در مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای میهنان ایفا میکنند ، جنبشهایی که بر سر لوجه خواسته‌های خود تغییر انقلابی نظام ملکی را قرار داده‌اند ، از لحاظ تاریخی دارای نقش معینی هستند ؟ و بعبارت دیگر آیا مسئله ارضی در ایران ملکان و جایگاه تاریخی معینی است ؟ و اگر جواب مثبت است پس پایه اقتصادی - طبقاتی آن چیست ؟ در پاسخ مشخص به این سئوالات است که دقیق میتوان به نقش جنبشهای دهقانی ، میزان و توانایی آنها را در تغییر و تحولات انقلابی در ایران و بالاخره مناسبات آنها را با مبارزه مستقل پرولتاریائی بی برد . در عین حال میتوان پسه این حقیقت نیز دست یافت که پرولتاریای انقلابی در برخورد با جنبشهای دهقانی تا کجا میتواند از آنها پشتیبانی کند ، در کجا باید علیه آنها باشد و در کجا باید نسبت بآنها بی تفاوت بماند .

تا آنجا که به طرح تاریخی - مشخص مسئله ارضی در ایران مربوط میشود ، ما در صفحات قبیل به تفصیل پیرامون آن صحبت کردیم . ما نشان دادیم که جنبشهای دهقانی در ایران از لحاظ تاریخی بر متن اضمحلال فئودالیسم و توسعه سرمایه داری تظاهر نمی یابند ، بلکه این جنبشها اساسا در زمینه بسط و گسترش سلطه امپریالیسم و تلاشی فئودالیسم است که ظهور یافته و تکامل پیدا کرده‌اند این مطلب نیز روشن است که عملکرد سرمایه جهانی در کشورهای تحت سلطه خویش قبل از هر چیز از هم گسیختن مناسبات سنتی موجود ، به منظور دست یابی به نیروی کار ارزان ، امکانات مادی تولیدی ، گسترش بازار و ... میباشد . از این رو کلیه " انقلاباتی " (از جمله " انقلاب سفید ") که امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه خویش براه می‌اندازد ، دقیقا در همین راستا قرار دارند . مضمون اقتصادی همه این " انقلابات " و هدف اساسی آنها ، اگر چه در شرایط گوناگون اقتصادی - اجتماعی صورت میگیرد ، توطئه سلب مالکیت امپریالیستی ، گسترش سرمایه داری وابسته ، تقسیم کار بین المللی و ... میباشد که با توجه به قوانین تکامل سرمایه داری جهانی ، روند مزبور همواره ناقص ، ناموزن و پرورکراتیک صورت میپذیرد . این امر همواره اقتدار وسیعی از طبقات غیر پرولتری را حتی در متکاملترین کشورهای تحت سلطه امپریالیسم (نوستمره) باقی میگذارد . بدین سان است که توده‌های ستمدیده این کشورها به بردگی و اسارت پنجه‌های خونآلود سرمایه جهانی درمیآیند .

شکی نیست که رهائی از سلطه جابرانه امپریالیستی ، به بسیج وسیع توده‌های مردم و تأمین همزونی پرولتاریا در یک جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک نیازمند است . در عین حال باید بخاطر داشت که رهائی از سلطه امپریالیسم قبل از هر چیز یک رهائی ملی است . رهائی ایکه امپریالیسم در چهارچوب مناسبات بورژوائی محدود و محصور میکند . رهائی از سلطه امپریالیسم ، رهائی از سرمایه داری نیست ، بلکه پیش شرط یا مرحله مقدماتی آن میباشد . در حقیقت وظایف دمکراتیک پرولتاریای انقلابی در ایران اساسا از ضرورت قطع سلطه امپریالیسم بیرون میآید . هدف در اینجا رهائی جامعه بورژوا - دمکراتیک از قید و بند های فئودالیسم نیست ، بلکه رهائی جامعه بورژوا - دمکراتیک نوین (خلق) از سلطه امپریالیسم است .

از سوی دیگر جامعه بورژوا - دمکراتیک نوین (خلق) که میخواهد خود را از قید و بند های سلطه امپریالیستی رهائی بخشد ، خود نیز دارای شکاف بر طرف نشدنی است ، شکافی که از همان

آغاز تحت سلطگی اش بطور نطفه‌ای شکل گرفته و در جریان مبارزه بر علیه سلطه امپریالیستی و گسترش آن، رشد و تکامل مییابد. این تضاد که همواره خود را بصورت تضاد میان نیروهای کمونیستی انقلابی با نیروهای بورژوازی انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین و مبارزه آنها بر سر کسب رهبری بر جنبش رهاشیکش ملی متجلی میکند، اساساً از دو تالی مادی در درون جنبشهای رهاشیکش ملی ناشی میشود. سرمایه داری و سوسیالیسم! از این رو پرولتاریای انقلابی در ایران نیز باید نسبت به وظایف دمکراتیک اش برخوردی دوگانه داشته باشد. باید بکوشد ضمن تأمین همزمنی خویش بر جنبش رهاشیکش خلقهای ایران و کوشش در جهت قطع سلطه امپریالیستی، این مبارزه را بسمت انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی رهبری و هدایت کند.

تا آنجائیکه به بحث ما پیرامون مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان مربوط میشود، باید گفت که مکان و جایگاه تاریخی مسئله ارضی در ایران، در چهارچوب قطع سلطه امپریالیستی قرار دارد. پایه اقتصادی این مسئله را هم بطور مشخص نفی استثمار امپریالیستی - مبارزه با سلب مالکیت امپریالیستی - (واستثمار نیمه فئودالی) تشکیل میدهد. و نیروهای ثابت قدم آن عبارت از کارگران کشاورزی، نیمه پرولتاریا و دهقانان حرده مالک میانه حال می باشند.

از نظر پرولتاریای انقلابی، جنبشهای دهقانی یک در روستاهای کشور با مضمون نفی عملی سلطه امپریالیستی (واستثمار نیمه فئودالی) جریان می یابند، جنبشهای انقلابی دهقانان محسوب میشوند و آن جنبشهایی که در این جهت حرکت نمی کنند یا نمیتوانند حرکت کنند، در بهترین حالت جنبشهای رفرمیستی میباشند. جنبشهای اخیر هیچگاه مورد توجه پرولتاریای انقلابی نیست، آنچه که مورد توجه پرولتاریای انقلابی در ایران است، جنبشهای انقلابی دهقانان میباشد. از همین رو کمونیستها باید کوشش خود را صرف بسیج و متشکل کردن جنبشهای انقلابی دهقانان در دل یک جنگ انقلابی طولانی بر علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده اش نموده و تلاش کنند تا ضمن بدست آوردن رهبری انقلابی این جنبشها، آنها را در جهت قطع سلطه امپریالیسم و درهم شکستن عامل ابقای این سلطه یعنی ارتش امپریالیستی و برچیدن کلیه مناسبات ماقبل سرمایه داری، هدایت و رهبری کنند.

البته این درست است که میان منافع پرولتاریا با منافع جنبش انقلابی دهقانان بر سر قطع سلطه امپریالیسم، در هم شکستن عامل ابقای این سلطه یعنی ارتش امپریالیستی، نابودی استثمار و چپاول امپریالیستی وحدت وجود دارد، اما از آنجائیکه قطع سلطه امپریالیستی و نفی عملی استثمار امپریالیستی اشکال خاصی از اقتصاد کاپیتالیستی را اجتناب ناپذیر و ناممکن میسازد، پرولتاریای انقلابی باید بکوشد آهانها بآن اشکال کاپیتالیستی تولید (اقتصاد دمکراتیک نوین) که نتیجه ناگزیر قطع سلطه امپریالیستی است، دست یابد که ضمن فراهم نمودن هرچه بیشتر شرایط عینسی انقلاب سوسیالیستی، زمینه را برای بسط مبارزه طبقاتی، رشد شرایط ذهنی انقلاب و بالاخره تبدیل همزمنی پرولتاریا به دیکتاتوری پرولتاریا را فراهم نماید. در واقع برنامه ارضی پرولتاریای انقلابی در ایران باید بتواند از یکسو دربرگیرنده خصلت ضد امپریالیستی این مبارزه و از سوی دیگر عامل محدود و مشروط کننده غرایز مالکیت دهقانان باشد، بطوریکه برای پرولتاریا این امکان فراهم شود که در عین تأمین همزمنی خویش در جنگ انقلابی، امر حصول بدیکتاتوری پرولتاریا را نیز تسهیل گرداند.

برنامه ارضی مارکسیستی در ایران

اکنون با توجه به حواصی که برشمرديم ، ميکوشيم برنامه ارضی مارکسیستی در ایران را توضیح دهيم . برنامه ايکه در عين حفظ وحدت پرولتاریا با دهقانان انقلابی ، تغییر انقلابی مناسبات ارضی را به نفع دهقانان مستعديه هدف قرار ميدهد و ضمن مخدوش ساختن وظایف دمکراتیک بسا وظایف سوسیالیستی ، مناسبات متقابل این دو و چگونگی تبدیل یکی بدیگری را نیز مد نظر دارد . بنظر ما مارکسیستها در ایران میتوانند دو شعار اساسی برای جنبش انقلابی دهقانان طرح کنند :

- ۱ - " زمین به کسانی که روی آن کار می کنند باید بطور رایگان تعلق بگیرد "
- ۲ - " لغو هرگونه باج دولتی "

اینک بر روی این شعارها و مشخصا شعار اول ، مکتب مینمائیم و آنها را مورد بررسی قرار ميدهيم . همانگونه که اشاره کردیم جنبش انقلابی دهقانان در ایران قبل از هرچیز يك جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک است . جنبش مزبور خود جزئی از جنبش عمومی ضد امپریالیستی خلق میباشد . بنابراین دهقانان نیز مانند سایر اقشار و طبقات انقلابی وظیفه دارند ضمن شرکت فعال در جنگ انقلابی بنظور سرنگونی سلطه امپریالیستی ، در عرصه اقتصادی سلطه سرمایه وابسته و مالکیت بزرگ ارضی را مورد هجوم قرار دهند . آنها باید از یکسو به صادره کلیه املاک سرمایه داران وابسته ، مالکین بزرگ ارضی و همه آنهايی که به نحوی به سرمایه مالی وابسته اند ، بپردازند و از سوی دیگر بر پرچم خود لغو همه و هرگونه باج دولتی را که سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک به آنها تحمیل نموده است ، اعلام بدارند .

اما ما میدانیم که صادره انقلابی اراضی ، صرفا نفی سلطه اقتصادی امپریالیستی را بیان میدارد و بهیچ وجه جنبه اثباتی آنرا در بر ندارد . به بیان دیگر در این شعار آنچه که مد نظر قرار ميگیرد سمت و هدف ضربه است و آنچه که ناروشن میاند اشکال نوین تولید و مالکیتی است که بلاواسطه باید بعد از نفی شرایط استثمار امپریالیستی برقرار شود . بنابراین لازم است شعار صادره انقلابی اراضی گرچه سمت و سوی حرکت و خصلت کلی پروسه را بیان میدارد ، به جنبه اثباتی خود تحویل گردد ايکنه مثلا زمینهای صادره شده ملی میگردد ، تقسیم میشوند ، بشیوه جمعی کشت خواهند شد ، همه اينها میتوانند بیانگر شکل خاصی از جنبه های اثباتی آن باشند .

از سوی دیگر واقعیات تردیدناپذیری وجود دارد که نشان ميدهد انقلاب در ایران تنها برسر اساس يك استراتژی جنگ انقلابی طولانی است که میتواند خلق را متشکل ساخته و سلطه امپریالیستی را سرنگون سازد . بنابراین بر کمونیستهاست که با دنبال نمودن استراتژی جنگ توده ای طولانی و گسترش دامنی آن ، توده های وسیع دهقانی را مورد خطاب قرار داده و آنها را به مبارزه فعال انقلابی فرا خوانند . در این پروسه که خلق بتدریج بسیج شده و مناطق قدم بقدم آزاد میگرددند و قدرت سیاسی نیز قدم بقدم بتصرف توده های انقلابی تحت رهبری پرولتاریای انقلابی درمیآید ، ضروری است که به طرح مثبت شعار ارضی توجه جدی مبذول داشته شود .

در طی جنگ انقلابی طولانی و در جریان بسیج وسیع توده های روستائی ، کمونیستها نمیتوانند دهقانان انقلابی را صرفاً با طرح شعار مصادره انقلابی اراضی بگرد خود متحد ساخته و آنها را به قبول رهبری پرولتری مبارزه متقاعد سازند . بیشک زمانی دهقانان انقلابی بیش از پیش به رهبری خود اعتماد میکنند و در ارتش توده ای متشکل میشوند که بطور عینی تغییر مناسبات چایرانستاره امپریالیستی را تحت رهبری پیشاهنگان پرولتری مشاهده کرده و ببینند که انقلاب نه در حرف بلکه در عمل و بکف خود دهقانان به مبارزه ای جدی و حاد بر علیه سلب مالکیت امپریالیستی و الغای هرگونه باج و خراج دولتی دست میزند . بدین جهت ضرورت رشد پرورده انقلاب مسلحانه ، طرح مثبت شعار ارضی و اجرای عملی آنها به امری فوری تبدیل میکند .

از آنجا که ضرورت عینی مصادره انقلابی اراضی بهیچ وجه از نقطه نظر توسعه سرمایه داری مطرح نیست ، بلکه این امر اساساً از ضرورت قطع سلطه امپریالیسم ، بسیج وسیع توده ها ، استقرار حاکمیت انقلابی آنها تحت رهبری طبقه کارگر و ادامه انقلاب بسمت انقلاب سوسیالیستی ناشی میشود ، طرح شعار " زمین بکسانی که روی آن کار میکنند باید بطور رایگان تعلق بگیرد " ، در حقیقت قبل از هرچیز مبین خط و مزگی است که پرولتاریای انقلابی در برابر تالیات بورژوازی جنیش دهقانی میکشد . این شعار ضمن بیان مثبت برنامه ارضی ، آشکارا موضع خویش را از پیش در باره زمینهای مصادره شده اعلام میدارد و تاکید میکند که زمینهای مصادره شده مطلقاً نمیتوانند بعنوان وسیله ای در جهت بیرون کشیدن کار اضافه دیگران مورد استفاده قرار گیرند . بی تردید غرایز مالکیت دهقانان همواره تعالی به تصاحب زمین بیشتر را در آنها تقویت میکند و پرولتاریای انقلابی نیز جیرا موظف است بر این غرایز صرفاً بورژوازی جنیش دهقانی لگام زند و آنها را مجاب بقبول این واقعیت بنماید که تنها آنهاش میتوانند از زمینهای مصادره شده بهره برگیرند که خود بر روی آن کار کنند .

در اینجا لازم است به نکته ای اشاره کنیم . در جنیش کمونیستی ایران همواره این تصور وجود داشته و دارد که گویا منظور از شعار " زمین بکسانی که ... " اصولاً به معنی تقسیم زمین است . در حالیکه بنظر ما این برداشت جز تحریف این شعار و تهی نمودن آن از محتوای واقعی اش چیز دیگری نیست . هدف پرولتاریا از طرح شعار " زمین بکسانی که ... " بیش از هرچیز منفک کردن جنبشهای دهقانی رفرمیست و محافظه کار از جنبشهای انقلابی دهقانان است . جنبشهای رفرمیستی دهقانی که بیانگر تالیات اقتدار فوقانی خرده بورژوازی دهقانی است ، جنبشهایست هستند که تنها در کادر حاکمیت امپریالیستی خواستار اصلاحات معینی میباشند . در حالیکه جنبشهای انقلابی دهقانان که وسیعترین توده های روستائی را در بر میگیرد ، اساساً خواستار سرنگونی سلطه امپریالیستی و تخییر انقلابی نظام ملکی هستند . از این رو شعار " زمین بکسانی که ... " مبین این است که پرولتاریای انقلابی ضمن پشتیبانی از وسیعترین اقتدار دهقانی در برابر ستم و استثمار امپریالیستی ، آنها را برای قطع سلطه امپریالیستی بزرهرجم خود فرا میخواند . ایسین شعار اعلام میدارد کسانی که بر روی زمین کار می کنند ، میتوانند و باید املاک مصادره شده را به مالکیت خویش در آورند .

اما طبیعی است که سرنگونی سلطه امپریالیستی و ناپودی مناسبات ماقبل سرمایه داری ، بمنزله ناپودی مناسبات بورژوازی ، تولید کالای و بطور کلی اقتصاد منکی بر قانون ارزش نیست . ایسین انقلاب که پیش در آمد یک انقلاب سوسیالیستی است ، تنها میتواند راه را برای سلب مالکیت سوسیالیستی هموار سازد . بنابراین میان پرولتاریا و دهقانان خواه ناخواه بر سر اشکال تولید و

مالکیتی که باید در روستاها مستقر شود، مبارزه درمیگیرد. بی تردید پرولتاریای انقلابی از لحاظ اصولی با هرگونه تقسیم اراضی و پادادن به غرایز مالکیت دهقانان مخالف است. پرولتاریا خواستار تولید هرچه جمعی تر و مالکیت جمعی است. گرچه مالکیت جمعی بهیچوجه هنوز بیانگر تولید سوسیالیستی نیست، با اینهمه در مقایسه با زمینهای قطعه قطعه شده، به سوسیالیسم نزدیکتر است. تولید اشتراکی در انقلاب دمکراتیک نوین نطفه های انقلاب سوسیالیستی را می پروراند و راه را برای سلب مالکیت سوسیالیستی بسیار هموار میسازد.

اینکه آیا پرولتاریای انقلابی میتواند و قادر است دهقانان را بسوی تولید جمعی و مالکیت جمعی مجاب نماید، فرجام این مبارزه به توازن قوا میان پرولتاریای سوسیالیست و دهقانان و همینطور به الزامات بسط و گسترش جنگ انقلابی مربوط میشود. از این رو پرولتاریای انقلابی در جریان بسط و تکامل جنگ انقلابی و در حین بسیج وسیع توده های دهقانی باید بکوشد ضمن حفظ استقلال سیاسی و سازمانی و تحکیم همزونی خود از طریق بسیج هرچه وسیعتر پرولتاریا و نیمه پرولتاریا، توازن قوا را به نفع نیروهای سوسیالیستی برهم بزند.

پس بطور خلاصه میتوان گفت که هدف پرولتاریای انقلابی با طرح شعار "زمین یکسانی که . . ." قبل از هرچیز منفع نمودن جنبش انقلابی دهقانان از هر جنبش دهقانی دیگر است. هدف فراهو جنبش انقلابی دهقانان که پایه طبقاتی آنرا وسیع ترین توده های زحمتکش روستائی تشکیل میدهند، برزبر پرچم پرولتاریای انقلابی و شرکت دادن آنها در جنگ انقلابی بر علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده وی میباشد. اما بدیهی است که پرولتاریای انقلابی باید با جنبش دهقانی بر سر اشکال تولید و مالکیت به مبارزه برخیزد. فرجام این مبارزه را از یکسو توازن قوا و از سوی دیگر الزامات بسط و گسترش جنگ انقلابی تعیین میکند.

زمین یکسانی که روی آن کار میکنند باید بطور رایگان
تعلق بگیرد!

توضیحات

۱- ما بعد از مطالعه مقاله ای به تفصیل به نقد دیدگاههای ام.م.ک در خصوص انقلاب دمکراتیک ایران خواهیم پرداخت. اما در اینجا بطور گذرا متذکر میشویم که برداشت ام.م.ک از انقلاب دمکراتیک برداشتی اساسا انحرافی است و توضیحات وی در این مورد تحریف آشکار انقلاب بطور اعم و انقلاب دمکراتیک بطور اخص است. انقلاب دمکراتیک ادعای ام.م.ک مطلقا در پی ایجاد تحول اقتصادی- اجتماعی در جامعه نیست و بنا بر این از هرگونه مضمون تاریخی تهی بوده و فاقد پایه اقتصادی- طبقاتی است. در حقیقت این انقلاب در ماهیت امر بدنبال دمکراتیزه کردن رژیم سرمایه داری وابسته و یا در بهترین حالت مختل کردن کارکردهای دستگاه دولتی از طریق اعمال فشار از پائین است.

۲- به نظر ما اشتباهات ام.م.ک را در مورد تعیین پایه اقتصادی- طبقاتی مسئله ارضی و جنبش دهقانی نباید صرفا در چهارچوب اشتباهات شناختی در نظر گرفت. این امر میتواند تا حدودی به تعلیلات علی این جریان نیز بستگی داشته باشد.

۳- در اینجا برای رفع هرگونه سوء تفاهمی متذکر میشویم که قصد ما روشن کردن دیدگاه ام.م.ک در مورد مسئله ارضی است. در اینجا بهیچوجه قصد آن را نداریم که از موضع "زحمت" در قبال مسئله ارضی و جنبش دهقانی دفاع کنیم. هم ام.م.ک و هم "زحمت" در ارزیابی از مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران راه خطا رفته اند. با اینهمه خاطر نشان میسازیم که میان ام.م.ک و "زحمت" يك تفاوت اساسی وجود دارد. ام.م.ک حداقل میکوشد با استفاده از مفاهیم و مقولات مارکسیستی به بررسی پدیده جنبش دهقانی در ایران بپردازد، در حالیکه "زحمت" اصولا در این مورد بیگانگی و فقر مفرط خویش را نسبت به این مفاهیم و مقولات نشان داده است.

۴- از آنجائیکه ما در مقاله "وظایف تاکتیکی" به تفصیل ضمن توضیح وضعیت دهقانان و موقعیت اقتصادی آنها در سیستم سرمایه داری وابسته ایران کوشیدیم با ارقام ترکیب و قشر بندی روستائیان را نشان دهیم، دیگر در اینجا لازم ندیدیم وارد بحث آن شویم. از این رو خواننده میتواند بسا مراجعه به مقاله مذکور با نظرات ما آشنا گردد.



یادواره ای از چریک فدائی خلق رفیق علی اصغر زندیه

تاریخ جنبش مسلحانه خلقهای ایران با نام کمونیستهای رقم خورده است که همچون اخگری فروزان بر تارک سیاهیها درخسیدند و روشنی بخش راهی گردیدند که بقا و تداوم آن ضامن پیروزی مستکشان بر حامیان جهل و ستم و استعمار است . رفقای قهرمانی که فریادشان ، فریاد فروخته خلق ، و رزمشان خروش خشم خلق بود . کمونیستهای از خود گذشته ای که حوضشان در جویبارهای انقلاب جاری گشت تا در امتزاج با دریای انقلاب نوید بخش طلوع خورشید سوسیالیسم باشد .

رفیق علی اصغر زندیه ، یکی از چهره های محبوب سازمان ما ، در یک خانواده متوسط در تهران بدنیآ آمد . بعد از پایان دوره دبیرستان برای ادامه تحصیل بخارج از کشور (آلمان) رفت . در آنجا در تماس با روشنفکران انقلابی با مارکسیسم آشنا شد و به هواداران جنبش مسلحانسه پیوست . او هرچه در مارکسیسم فرو میرفت ، خویش را واقعی تر می یافت . از همان آغاز راه افقهای دور دست را ترسیم میکرد و صلاح آگاهی اش را صیقل میداد .

در دوران قیام سال ۵۷ ، بهنگامی که طوفان انقلاب فرا رسید و کشتی بخون نسته پسران را فرا میخواند ، فرامرز نیز آخرین بند های زندگی گذشته را می گسلد و سراز پای ناشناخته ، چگون شیری غرنده به اقیانوس پرتلاطم خلق می پیوندد . اما افسوس ! تکیه گاهش را ، سازمانی کسنه در سالهای سیاه و خفقان آور ، سالهای جنایت و خیانت چونان آتشفشانی گدازان بر قلب سیاهیها نشانه رفته بود ، اینک در چنگال فرصت طلبانی یافت که صلاح بر زمین نهاد و هرچم سازش بدست گرفته بودند .

رفیق فرامرز خیلی زود دریافت که این توطئه ای است در حال تکوین برای فریب توده ها بسرای بشکست کشاندن انقلاب و خیانتی دیگر بار آشکارتر از خیانت حزب توده . او مصمم و استوار در مقابل این استحاله فریاد برآورد که : این همان راه و رسم حزب توده است ، این نه نفی دیالکتیکی گذشته سازمان ، بلکه اثبات اپورتونیزم حاکم بر آن است ، فریب و تحمیق توده ها برای تطهیر حاکمیت امپریالیستی است .

با اعلام موجودیت " چریکهای فدائی خلق " رفیق فرامرز جزو اولین دسته از رفقای بود که به سازمان پیوست و به صورت یک انقلابی حرفه ای در بخش انتشارات سازمان به فعالیت پرداخت . در اواسط سال ۵۹ برای گذراندن دوره سیاسی - نظامی به مرکز آموزش سازمان در کردستان

اعزام گردید . در حین آموزش نظامی ، در اثر يك انفجار سه انگشت دست راستش قطع میگردد . در این حادثه از خود خونسردی و استقامت بیمانندی نشان داد ، توگوشی در قاموس رفیق درد و رنج معنائی نداشت ، او بیک چیز می اندیشید و آنهم ادامه مبارزه بود . بعد از این حادثه رفیق برای جراحی دستش طرز بیمارستان شمسهر میشود ، اتوموبیل حامل رفیق در نزدیکی میاند آب سورد بازرسی پاسداران رژیم قرار میگیرد و رفیق دستگیر و بزندان میاند آب و سپس بزندان تیریز منتقل میشود ، در آنجا نیز با روحیه ای مقاوم بدون ابراز کوچکترین ضعفی به مبارزه می اندیشد تا آنکسه بالاخره موفق میگردد بکمک سازمان از بیمارستان تحت کنترل پاسداران رژیم بگریزد .

بعد از اعزام به تهران در آذرماه سال ۵۹ بدلیل پشتکار و قابلیتش در امر سازماندهی و هدایت فعالیتهای انقلابی به عضویت سازمان درآمد و مسئولیت جنبش دانشجویی ، دانش آموزی ۱۹ بهمن هوادار چریکهای فدائی خلق را بهعهده گرفت .

صمیمیت و فداکاری رفیق همراه با تلاش شبانه روزی اش در امر آموزش و ارتقا رفقا و پیشبرد وظایف انقلابی ، زیانزد همه رفقای بود که او را می شناختند . خستگی ناپذیری در کار و شکیبایی در برخورد با مشکلات از او کوهی استوار ساخته بود .

در جریان مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان ، بهنگامیکه مجادلات ایدئولوژیک برسر وظایف و پراتیک سازمان اوج گرفته بود ، رفیق فرامرز با تاکید بر نقد دیاکتیکی حرکت دوساله گذشته سازمان با همان روحیه تعرضی بر علیه انحرافات موضع قاطعانه گرفت و از وظایف نوین طرح شده در درون سازمان به دفاع پرداخت . او نیز مانند سایر رفقا تمام تلاشش بر این بود که چنین پالیسی در درون سازمان با ضایعاتی هرچه کمتر انجام گیرد . اما در شرایطی که پیشرفت سازمان تحت فشار اپورتونیسم موجود هر روز بیش از پیش در باسیفیسم غوطه میخورد ، و بهنگامیکه روشن گردید حامیان انحرافات موجود همچنان بر مواضع اپورتونیستی خویش پای میفشارند ، ادامه وضع موجود را خیانتی آشکار بخود و خلق میدانست . او نیز تصفیه عناصر اپورتونیست را اولین قدم و شرط ایجاد هرگونه تحولی در درون سازمان ارزیابی نمود .

بعد از سازماندهی جدید و در راستای انجام وظایف واقعی سازمان ، رفیق فرامرز بعنوان مسئول ارتباطات شهرستانها و همچنین مسئول پشت جبهه کردستان بغالیت خویش ادامه داد . این دوره اگرچه کوتاه بود اما پرشورترین و پرثمرترین دوران زندگی رفیق بود . او شاداب و سرشار از امید با آگاهی يك کمونیست واقعی با کوه مشکلات درافتاد و تمام سختیها و ناملایمات را بسخره گرفت . روزهای متوالی بندرت اتفاق میافتاد که حتی فرصت کافی برای استراحت بیابد . او در حرکت نوین سازمان دوردستها را میدید و رهائی خلق در بند خویش را . و این آرزومانش بود که میرفت واقعبیت یابد . پس دیگر هیچ جایی برای توقف و سستی وجود نداشت . او با هرآنچه که موجود بود به پیش میرفت و در هر آنجا که لازم بود تن به خطر می سپرد ، تا راه هموار گردد و طوفانی دیگر بپاگردد . رفیق علی اصغر زنده در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۶۰ در حین انجام ماموریت در داخل شهرسهر تهران به همراه رفیق کبیر عبدالرحیم صبوری مورد شناسائی گشتی های پاسداران ضد خلقی قسار گرفت . او ضمن تعقیب و گریز ، با مامورین رژیم درگیر میشود و در این حادثه مورد اصابت گلوله مزدوران قرار گرفته و شهادت میرسد .

و باین ترتیب شقایق سرخ گون بر سینه حاک فرو می افتد و قلبی پرمهر از طپش باز می ایستد .
اما چه باک !

یادش جاودان و راهش پرهرو باد!

زندگی با جنگ خلق! زنده باد ارتش خلق!

مؤلف: دکتر علی‌اکبر فدائی
مطابق با انتشارات: ۱۹ بهمن در آمریکا
(ارتش‌ها همیشه خلق‌های ایران)

چریک‌های فدائی خلق ایران
(ارتش‌ها همیشه خلق‌های ایران)

انتشارات: